

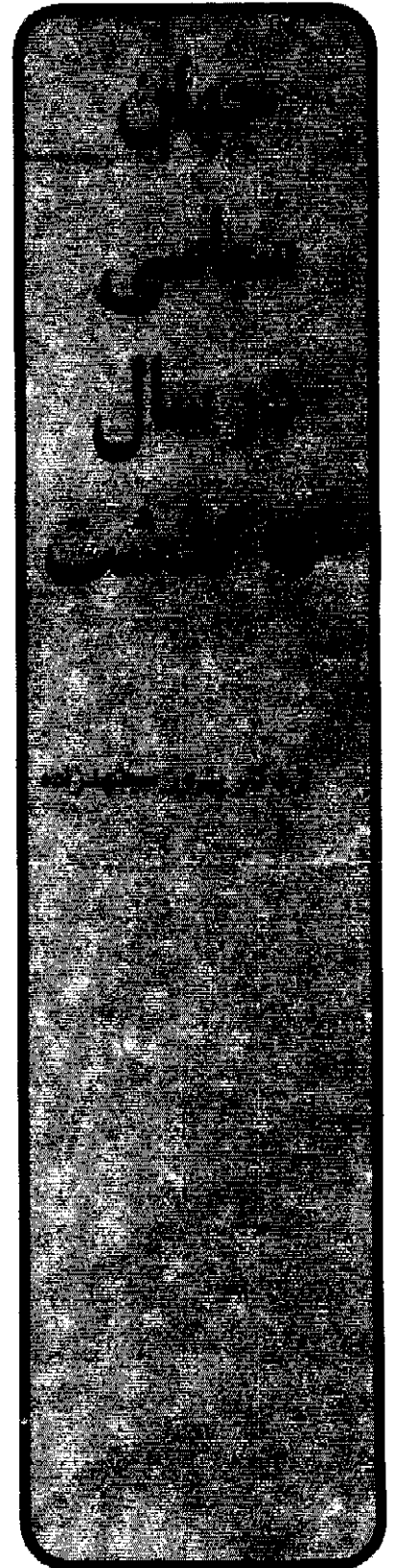
بحران عراق و ژئوپولیتیک پسامدرن نظام جهانی

همان گونه که مسائل جهانی در سال ۲۰۰۱ یکسره تحت‌الشعاع رویداد ۱۱ سپتامبر و پیامدهای آن بود، جهان سیاسی در سال ۲۰۰۲ نیز یکسره تحت تأثیر بحران عراق قرار گرفت و این بحران تا مارس ۲۰۰۳ (فروردین ۱۳۸۲) ادامه یافت. این وضع سبب شد که گزارش «جهان سیاسی در سالی که گذشت» نیز بر محور یک موضوع اصلی و شیوه برخورد قدرت‌ها و ملت‌ها با آن پی‌ریزی و تهیه شود. از دید سیاسی، حمله نظامی غیر قانونی ایالات متحده آمریکا به عراق و واکنش بی‌سابقه افکار بین‌المللی به آن، فصل تازه‌ای در کتاب تاریخ سیاسی جهان در سده بیست و یکم گشوده است و بعنوان یک نقطه عطف تاریخی تازه، خطوط نگران‌کننده‌ای از شکل‌گیری یک نظام تک‌قطبی خشن در جهان ترسیم می‌کند: نظامی تک‌قطبی که اگر مسیر شکل‌گیری اصلاح نشود و تغییر نیابد، خود به خود به دیکتاتوری جهانی ایالات متحده خواهد انجامید.

دهه گذشته شاهد دگرگونی اساسی در نظام جهانی بود. در حالی که امید می‌رفت پس از فروپاشی نظام دو قطبی، جهان به سوی نظامی چند قطبی پیش رود، ایالات متحده آمریکا از دید ژئوپولیتیک و ژئواستراتژی سیاست‌های ویژه‌ای طرح‌ریزی کرده و به اجرا درآورده است که می‌تواند توازن یافتن نظام جهانی میان چند قطب قدرت را به تأخیر اندازد. در حال حاضر چاره‌ای نیست جز پذیرفتن این حقیقت که نظام شکل‌گیرنده کنونی متأسفانه یک نظام «تک‌قطبی» است و اصول و قواعد خاص خود را دارد؛ اصول و قواعدی که خواه ناخواه به «دیکتاتوری جهانی» خواهد انجامید و از هم‌اکنون شاهد هستیم که ایالات متحده بسیاری از خواسته‌های خود را به جهان دیکته می‌کند و بر اصول روابط بین‌الملل اثر می‌گذارد. نظام دیکتاتوری، نظامی فاسد و خلاف اخلاق انسانی است، به هر شکل که باشد. با این حال باید توجه داشت که آزادی و دموکراسی

مقوله‌ای است جدا از مبحث لیبرالیزم لگام‌گسیخته، و تازیانة زدن بر اصل آزادی و دموکراسی به دلیل مخالفت با لیبرالیزم لگام‌گسیخته، چیزی نخواهد بود جز سفسطه برای دفاع از دیکتاتوری. به هر روی دیکتاتوری هنگامی زشت‌تر و کریه‌تر می‌شود که افرادی زشت‌خوی و زشت‌کردار و ناشایست قدرت را به دست آورند. این وضع دلخراش نه تنها در برخی جوامع وجود دارد، بلکه در زمینه نظام جهانی و گرایش‌هایش به سوی تک‌قطبی شدن، در مورد ایالات متحده نیز صدق می‌کند.

رفتار ایالات متحده در صحنه جهانی، رفتار تک‌ابرقدرتی است که می‌خواهد سلطه خود را بر جهان استوار سازد. در این رهگنر، از آنجا که هر نظام ژئوپولیتیک قواعد خاص خود را دارد، نظام تک‌قطبی سده بیست و یکم نیز به بسیاری از قواعد جاافتاده پشت‌پازده و اصول تازه و ویژه خود را مطرح می‌کند. در یک نگاه گذرا به تاریخچه نقش آفرینی ژئوپولیتیک ایالات متحده از فردای فروپاشی نظام دو قطبی تاکنون، اصول این دگرگونی‌ها روشن می‌شود. در آغاز این دوره، در برخورد با بحران کویت و اشغال خاک آن کشور توسط عراق، ایالات متحده بسیار کوشید که هم سازمان‌های بین‌المللی چون سازمان ملل متحد را با خود همراه کند و هم افکار عمومی جهانی و دولت‌های بزرگ در اروپا و آسیا و نیز دولت‌های ذی‌علاقه در منطقه را با خود هماهوا سازد. در مسأله بوسنی دیدیم که این تلاش و کوشش کاهش یافت؛ در ماجرای کوزوو، ایالات متحده به اصل هماوایی و همکاری کامل حتی با قدرت‌های اروپایی اهمیت زیادی نداد و چون به بحران افغانستان رسیدیم، دیدیم که ایالات متحده حتی حاضر نشد اندکی وقت صرف همراه و هماوا کردن دیگر کشورها با خود کند و خواسته خود را بی‌گفت‌وگو به اجرا گذاشت و دیدیم که قدرت‌هایی چون بریتانیا و روسیه حتی بی‌کمترین چانه‌زدن در تعیین قواعد بازی شکل‌گیرنده، باواشینگن هم صدا شدند. البته در ماجرای افغانستان، با توجه به تلاش‌های فراوانی که در هماهنگ کردن اقدامات با مقررات موجود بین‌المللی صورت گرفت، و از آنجا که رویدادهای ۱۱ سپتامبر افکار عمومی جهانی را



دبیلو بوش را به سازمان ملل متحد بکشاند و تلاش کرد دست کم صورتی ظاهر آقانونی به اقدامات نظامی در عراق دهد تا «بی قانونی» در نظام جهانی شکل گیرنده، «قانون» نشود. این تحول که چند ماهی است در محیط فلسفی ژئوپولیتیک جهانی پدید آمده، گویی هنوز در ایران به درستی شناخته نشده است، چرا که در برخی تفسیرها، مسائل عراق بر پایه اندیشه «ستیزه جویی صهیونیستی-آمریکایی با اسلام» پی گیری شده و می شود و حتی در مواردی رژیم بعثی صدام حسین را، به گونه ای افسانه ای، نماینده دنیای اسلام فرض نموده و اسرائیل بازنده در بحران عراق را برنده منطقه ای این بحران قلمداد کرده اند. از آنجا که نگارنده خود در محافل دانشگاهی باختر زمین از نزدیک درگیر بررسی تحولات مربوط به فلسفه های سیاسی و جهت گیری های علمی و عملکردهای سیاسی-ژئوپولیتیک است، می کوشد سناریوی کنونی را بر پایه آخرین تحولات زیربنایی پی گیری کند. این بررسی، آشکارا صورتی کاملاً نو دارد که در شرایط عادی، آشنایی با آن در کشور ما ممکن است چند ماه دیگر وقت بگیرد: آشنایی با تحولاتی که بازیگران اصلی در صحنه های ژئوپولیتیک-ژئواستراتژیک جهانی و منطقه ای را واداشته است برای هموار کردن راه اقدامات نظامی غیر قانونی ایالات متحده در عراق، نمایشنامه کنار گذاشتن امیال صهیونیستی، احترام به اسلام، و حذف کردن کشورهای مسلمان (سوریه و ایران) از برنامه های نظامی را به روی صحنه آورند تا دسترسی به نتایج مورد نظر آسان گردد بی آن که به آتش برخورد تمدنی «اسلام و غرب» که مورد نظر صهیونیزم است دامن زده شود.

ایالات متحده و ژئوپولیتیک

پست مدرن

در حقیقت با فروپاشی نظام دو قطبی در اوایل دهه ۱۹۹۰، جهان سیاسی و ژئوپولیتیک گام به دوران تازه ای گذاشته است که همه آثار و نشانه هایش با مقررات دوران مدرن تفاوت دارد و طراحان ژئوپولیتیک جهانی در ایالات متحده، در حقیقت می کوشند دوران تازه ای در جهان سیاست و ژئوپولیتیک آغاز شود که قواعد و مقررات بازی در

آماده پذیرش اقدامات نظامی کرده بود و رژیم طالبان نیز یک «حکومت» نبود، بلکه تشکیلاتی تروریستی و غیر قانونی بود، عملیات نظامی ایالات متحده در افغانستان مستقیماً «یاغی گری» جهانی شمرده نشد. ولی وضع در عراق یکسره متفاوت بود. این بار آمریکا رسماً اعلام کرد که اعتنایی به سازمان ملل و افکار بین المللی نخواهد داشت و می رود تا با اجرای استراتژی تغییر رژیم (regime change) در عراق، بدعت گذاری کند و در ژئوپولیتیک تازه ای که می خواهد بسازد، قواعد بازی مورد نظر خود را بر روابط بین الملل حاکم کند.

برای رسیدن به این جهان سیاسی تازه، برنامه ریزان در زمینه های ژئوپولیتیک و ژئواستراتژی در دولت جرج دبیلو بوش، همانند رامسفلد و معاونش وولفویتز، در رابطه های مشورتی مستقیم با محافل صهیونیستی و اسرائیلی، نشان دادند که ایالات متحده با اعلام ایده «محور شیطانی» قصد دارد با دست زدن به اقدامات نظامی خودسرانه در مورد چند کشور، از جمله ایران، عراق و سوریه، ژئوپولیتیک پست مدرن آمریکایی را واقعیت بخشد. این وضع تا تابستان ۲۰۰۲ (۱۳۸۱) به همین گونه لرزایی می شد. از آن تاریخ تحولاتی بنیادین در این سناریوسازی ها پدید آمد که بیشتر از یک رشته تضاد در جهت گیری ها میان بریتانیا و اسرائیل در زمینه ژئوپولیتیک جهانی و منطقه ای و در رابطه با سیاست هدایت کردن ایالات متحده در بازی های جهانی مایه گرفت. این بار بریتانیا در لباس دوستی و همپیمانی کوشید و اشینگتن را قانع کند که دست از بی اعتنایی به سازمان ملل متحده و افکار عمومی جهانی بردارد و با محدود کردن عملیات نظامی به عراق و کسب مجوز از سازمان ملل متحده، جنبه ای قانونی و مشروع به اقدامات نظامی خود بدهد. به این ترتیب، بریتانیا موفق شد ایالات متحده را قانع کند که اغواگری های اسرائیلی-صهیونیستی مبنی بر حمله خودسرانه به چند کشور مسلمان را که می تواند ایده صهیونیستی برخورد تمدنی اسلام و غرب را واقعیت بخشد، نادیده گیرد و در باید که برخورد اسلام و غرب تنها می تواند به زیان همگان در جامعه جهانی تمام شود. بریتانیا توانست جرج

○ از دید سیاسی،
حمله نظامی غیر قانونی
ایالات متحده آمریکا به
عراق و واکنش بی سابقه
افکار بین المللی به آن،
فصل تازه ای در کتاب تاریخ
سیاسی جهان در سده
بیست و یکم گشوده است و
بعنوان یک نقطه عطف
تاریخی تازه، خطوط
نگران کننده ای از
شکل گیری یک نظام
تک قطبی خشن در جهان
ترسیم می کند: نظامی
تک قطبی که اگر مسیر
شکل گیریش اصلاح نشود
و تغییر نیابد، خود به خود
به دیکتاتوری جهانی
ایالات متحده خواهد
انجامید.

کشورداری و امنیت نوشته است. اعلام و بی‌گیری استراتژی تازه «تغییر رژیم» در عراق از سوی دولت جرج دبلیو بوش در همین راستا قابل بررسی است.

۴- طرح و بی‌گیری ایده «نظام جهانی نو» (new world order) و جهت‌گیری‌های ژئوپولیتیک آمریکایی برای ایجاد نظام تک قطبی و استقرار دیکتاتوری جهانی بر پایه ضوابطی که ایالات متحده وضع می‌کند، از جمله تغییر یافتن رژیم کشورها از سوی ابرقدرت‌ها، شایان توجه است که این ایده در چارچوب مفاهیم مربوط به روابط کشورها (روابط بین‌الملل) مطرح نشده است که بتوان از «نظم نو» یاد کرد. در روابط بین‌الملل کشورها تابع یک رشته قراردادها، مقررات، پروتکل‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی هستند که بوسیله سازمان‌ها و مؤسسات بین‌المللی بی‌گیری می‌شود و استنباط نوعی «نظم» را در روابط کشورها پیش می‌کشد. اما آنچه ایالات متحده در مورد دیگرگون کردن جهان سیاسی به منظور ایجاد یک ساختار سیاسی تک قطبی وعده می‌دهد ناظر به جهان قدرت‌ها (نه کشورها) و ساختار سلسله‌مراتبی قدرت در جهان است که یکسره به مطالعات ژئوپولیتیک مربوط می‌شود. چنین جهانی تابع هیچ مقرراتی نیست و «نظم» ندارد و ایالات متحده می‌خواهد ساختار سیاسی تازه‌ای را زیر عنوان «نظام جهانی نو» در بهانه جهان سیاسی بی‌نظم، نه در بهانه روابط بین‌الملل، واقعیت بخشد. طرح نظریه‌های «برخورد تمدن‌ها» و «پایان تاریخ» برای توجیه فلسفی این اهداف بوده و رویداد ۱۱ سپتامبر و تجدید حیات دیدگاه‌های ژئوپولیتیک ریگانیستی در دوران کنونی، همراه با مطرح شدن مفاهیمی چون «کشورهای سرکش» (rogue states) و «محور شیطانی» (axis of evil) و... به واقعیت یافتن این نظام تازه کمک می‌کند.

۵- نقش دیگرگون‌شونده سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی همچون سازمان ملل متحد و گروه‌های منطقه‌ای و تلاش این گروه‌ها و رقیبان بالقوه ایالات متحده همانند اتحادیه اروپا، چین و روسیه برای بازگشت به جهان ژئوپولیتیک متوازن با حضور چندقدرت.

۶- افزوده شدن مقولات مربوط به «محیط

آن‌همانی باشد که ایالات متحده تعیین می‌کند. گرچه نگارنده دسته‌بندی کردن دوران‌های گوناگون تاریخ سیاسی به روش جاری، یعنی تقسیم آنها به «دوران کهن»، «دوران مدرن»، و «دوران پسامدرن» را نارسا می‌داند، ولی چاره‌ای نمی‌بیند که در حال حاضر و در غیاب مفاهیمی رساتر، از مفهوم «پسامدرن» در این نوشته بهره گیرد و شرایط ژئوپولیتیک کنونی را «دوران پسامدرن» نام دهد. ویژگی‌های این دوران در فصلی از آخرین اثر نگارنده (جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، انتشارات سمت، اردیبهشت ۱۳۸۲) مورد توجه قرار گرفته است و از بحث پیرامون آن در این نوشته پرهیز می‌شود. اما در نگاهی کلی می‌توان گفت که با فروپاشی نظام دوقطبی در اوایل دهه ۱۹۹۰، نوشتن کتاب تاریخ سیاسی تازه‌ای آغاز شده و تا سال ۲۰۰۱ پیشگفتار آن به نگارش درآمده است. نخستین فصل این کتاب به رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اختصاص یافته و تغییر رژیم در عراق توسط ایالات متحده در فصل دوم به بحث گذاشته شده است و بی‌گمان هنوز فصل‌های دیگری در پیش است که باید تدوین شود. این که سرانجام، این کتاب چگونه نگاشته و تدوین شود، بستگی به میزان بیداری و هوشیاری ملت‌ها دارد.

آثار و شواهدی که اندیشه سپری شدن دوران مدرن و فرآمدن ژئوپولیتیک پسامدرن را تأیید می‌کند، به کوتاهی عبارت است از:

۱- جهانی شدن‌ها (globalization) و یکدست شدن جغرافیای اقتصادی جهان همراه با یک سلسله چالش‌های برخاسته از جغرافیای فرهنگی (geocultural challenges) که توجه همگان را به روند آمریکایی شدن جهان (Americanization of the Glob) جلب می‌کند.

۲- انقلاب در زمینه اطلاع‌رسانی (information revolution) و تأثیرش بر گسترش سریع جهانی شدن‌ها و آمریکایی شدن جهان که تحول مفاهیم از مدرن به پسامدرن در ژئوپولیتیک را تشدید کرده است.

۳- جا افتادن دیدگاه‌های نو درباره مفاهیم چون «حکومت» و «امنیت»، همانند شرحی که ژناروید لوتوتایل Gearoid O'Thuatail درباره دیدگاه بیل کلینتون نسبت به سه مفهوم حکومت،

○ آزادی و دموکراسی مقوله‌ای است جدا از مبحث لیبرالیسم لگام گسیخته، و تازیانه زدن بر اصل آزادی و دموکراسی به دلیل مخالفت با لیبرالیسم لگام گسیخته، چیزی نخواهد بود جز سفسطه برای دفاع از دیکتاتوری.

خردمندانه (Politics of Prudence- ۱۹۹۳) به سیاستمداران در واشینگتن هشدار می‌دادند که مبدا در راستای تلاش برای سروری یافتن بر جهان سیاسی، کشورشان را به همان نقطه‌ای هدایت کنند که شوروی پیشین رفت و مورد نفرت جهانیان قرار گرفت، از گروه دوم، سیاستمدارانی چون رونالد ریگان و نظریه‌پردازانی چون پل وولفویتز (Paul Wolfevitz) سقوط نظام دو قطبی را آغاز مبارزه برای جهانی کردن کاپیتالیسم و نظام اقتصادی بازار آزاد دانسته و خواستار آن بودند که با یک رشته طرح‌ریزی‌های ژئواستراتژیک برای چیره شدن بر منابع کمیاب انرژی و حمله نظامی برای تغییر دادن رژیم برخی کشورها، آمریکایی کردن جهان را واقعیت دهند. برخی دانشگاهیان چون ساموئل هانتینگتون و فرانسیس فوکویاما به کمک دسته دوم شتافته و کوشیدند با تشویق «برخوردهای تمدنی» بویژه میان اسلام و غرب، آمریکایی شدن جهان را پایان تاریخ تحولات در ساختار سیاسی جهان قلمداد کنند. سیاستمداران در دومین دولت ریگانستی، یعنی دولت جرج بوش پدر، نظام جهانی شکل گیرنده در دوران ژئوپولیتیک پُست مدرن را «نظام جهانی نو» نام دادند و سومین دولت ریگانستی (دولت جرج دبلیو بوش) که افراطی‌ترین دولت راست‌گرای ایالات متحده است، راه عملی کردن نظام جهانی مورد نظر و چیره شدن بر جهان را پیش گرفته است.

جهان‌گرایی‌های جدید ایالات متحده

برای واقعیت دادن به طرح تازه جهانی، برنامهریزان ژئوپولیتیک در ایالات متحده از آغاز دهه ۱۹۹۰ چند راهکار ارائه کرده‌اند که می‌تواند به گونه زیر خلاصه شود:

۱- از دید ژئوپولیتیک، کنترل کردن جهان از راه جنگ انداختن بر منابع اصلی انرژی جهان، یعنی منطقه خزر و خلیج فارس پیشنهاد شد. در حالی که در خلیج فارس، رژیم بعثی عراق با تحمیل جنگی هشت ساله به ایران و اشغال کویت بهانه لازم را به دست ایالات متحده داد تا نیروی نظامی عظیم خود را در منطقه مستقر کند، در منطقه خزر شرکت‌های آمریکایی به منطقه هجوم آوردند. و با کسب امتیازات فراوان نفتی، ایالات متحده را قادر

زیست» به مباحث ژئوپولیتیک و اثرگذاری‌های سیاسی آن بر مباحث ژئوپولیتیک بسامدن.

۷- بازگشت مفهوم «هارتلند» (heartland) به مباحث ژئوپولیتیک، تعیین هارتلند جدید جهان میان دریای خزر و خلیج فارس و بررسی آثار آن بر شکل‌گیری‌های سیاسی و ژئوپولیتیک توسط صاحب‌نظرانی چون جفری کمپ (Geoffrey Kemp) و انسی کولبرگ (Anssi Kulberg).

۸- حذف شدن فضاوردی و ارزیابی مسابقات استراتژیک فضایی از مباحث ژئوپولیتیک که نتیجه فروپاشی نظام دو قطبی و از میان رفتن رقابت‌های ژئواستراتژیک ویژه میان آن دو است که دامنه آن به فضا نیز کشیده شده بود.

۹- چیره شدن مباحث ژئوپولیتیک بر مطالعات سیاسی مربوط به روابط میان قدرت‌ها و بالا گرفتن ساختاری و کاربردی ژئوپولیتیک بعنوان دیدگاه یا مبحث چیره در مطالعات مربوط به روابط و رقابت میان قدرت‌ها و کشورها.

۱۰- انتقادی شدن ژئوپولیتیک در دوران کنونی در قیاس با ابزارهای بودن آن در دوران گذشته، و استولار بودن ژئوپولیتیک اقتصادی بر تئوری «هرج و مرج» (chaos theory) که خود متکی بر اصل و مفهوم «تأثیر پروانه‌ای» (butterfly effect) است.

در مرحله نخستین از این تحولات، در برخورد با فروپاشی جهان دو قطبی، اندیشمندان در ایالات متحده به دو دسته تقسیم شدند: اندیشمندان دانشگاهی و سیاستمداران میانه‌رو که پایان جنگ سرد را پایان رقابت‌های ژئوپولیتیک و ستیزه‌جویی‌های سیاسی در زندگی جهانی می‌دانستند و همکاری سیاسی-اقتصادی بر اساس همزیستی جهانی برای پیشرفت بشر را توصیه می‌کردند؛ و سیاستمداران راست‌گرای افراطی متمایل به کلیساهای افراط‌گرا که سقوط نظام دو قطبی را ناشی از ناحق بودن «سوسیالیسم» و برحق بودن «کاپیتالیسم» انگاشته و پایان جنگ سرد را آغاز تلاش‌های تازه برای یکدست کردن جهان به رهبری ایالات متحده می‌دانستند. در حالی که از گروه نخست، اندیشمندانی چون پروفیسور راسل کِرک (Russel Kirk) در کتاب سیاست

○ برخی از هم‌پیمانان ایالات متحده در خاورمیانه، همچون ترکیه و اسرائیل، کوشیده‌اند زیر عنوان «خاورمیانه یا خاور نزدیک بزرگ»، دو منطقه خزر و خلیج فارس را بخش‌هایی از محیط جغرافیایی مربوط به خود در خاورمیانه یا خاور نزدیک و نامود کنند. هدف این است که اسرائیل که پیوندهای ضروری جغرافیایی با دو منطقه خزر و خلیج فارس ندارد، دخالت و نقش آفرینی‌های خود را، در اتحاد با ترکیه، در آن مناطق توجیه کند.

ساختند ادعای داشتن منافع ملی مشروع در خزر را پیش کشد. با در دست گرفتن کنترل عمومی امور مربوط به اکتشاف، استخراج و صدور انرژی خزر، ایالات متحده در اندیشه نظامی کردن این منطقه شد تا با ایجاد ساختاری منطقه‌ای وابسته به ناتو، در قالب طرح‌هایی مانند «مشارکت برای صلح» (partnership for peace) کنترل نظامی خزر را نیز واقعیت دهد.

از آنجا که دیدگاه تازه ایالات متحده در مورد دو منطقه خزر و خلیج فارس بعنوان دو انبار بزرگ تأمین کننده انرژی جهان در سده ۲۱، با جهانی شدن‌های اقتصادی همزمان بود و از آنجا که جهانی شدن‌ها به علت داشتن بار آمریکایی شدن جهان، هویت‌گرایی‌های ملی و منطقه‌گرایی‌های ژئوپولیتیک را دامن می‌زد، برخی از هم‌پیمانان ایالات متحده در خاورمیانه، همچون ترکیه و اسرائیل، کوشیدند زیر عنوان «خاورمیانه یا خاور نزدیک بزرگ»، دو منطقه خزر و خلیج فارس را بخش‌هایی از محیط جغرافیایی مربوط به خود در خاورمیانه یا خاور نزدیک و نامود کنند. هدف این است که اسرائیل که پیوندهای ضروری جغرافیایی با دو منطقه خزر و خلیج فارس ندارد، دخالت و نقش آفرینی‌های خود را، در اتحاد با ترکیه، در آن مناطق توجیه کند. از سال ۱۹۹۷، در برخی محافل دانشگاهی با گرایش‌های صهیونیستی در باختر زمین، برای نهادینه کردن اصطلاح «خاورمیانه یا خاور نزدیک بزرگ» کوشش‌هایی آغاز شد. حتی کنفرانس علمی سالانه «امنیت اروپا و مدیترانه» وابسته به اتحادیه اروپا عنوان دهمین سمینار بین‌المللی خود (جزیره هالکی یونان- ۱۲ تا ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۹) را که با شرکت نگارنده برگزار شد، «محیط امنیتی فرا آینده در مدیترانه و خاورمیانه بزرگ» گذاشت. نگارنده در آن سمینار بحث جغرافیایی مستندلی در رد این گونه مفهوم‌سازی‌ها برای توجیه دخالت‌های فرمانطقه‌ای اسرائیل در خزر و خلیج فارس ارائه کرد که مورد توجه فراوان قرار گرفت. استدلال نگارنده بر این واقعیت تکیه داشت که در چند دهه اخیر اصطلاح «خاورمیانه» یا «خاور نزدیک» یا «خاورمیانه و نزدیک»، با دگرگشت‌های فراوان بر حسب سرزمین‌های مورد نظر، به کار گرفته شده

است، با پیرامون‌هایی که از شمال آفریقا گرفته تا مرزهای هندوستان، و از مرزهای جنوبی قفقاز و خزر- آسیای مرکزی گرفته تا دریای سرخ و دورتر از آن کشیده می‌شود. این گستره جغرافیایی بسیار پهناور، آشکارایی بهره از هر گونه همگنی‌های جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، استراتژیک یا هر نتیجه دیگری است که بر اساس تعاریف «سول کوهن» (Saul Cohen) توان رساندن مفهوم مکانی «منطقه» را داشته باشد، به این ترتیب، در حالی که «خاورمیانه» خود نماینده و بیان کننده يك منطقه جغرافیایی نیست، آشکارا اصطلاح «خاورمیانه بزرگ» مفهومی ندارد جز خدمت به امیال ترکی-اسرائیلی برای دخالت در مناطقی چون خزر و خلیج فارس بی آن که این کشورها با آن مناطق پیوندی جغرافیایی داشته باشند.

این بحث در کنفرانس‌های پژوهشی بعدی اتحادیه اروپا (اکتبر همان سال در ایتالیا) منعکس شد و مؤثر افتاد و ایده «خاورمیانه بزرگ» یا «خاور نزدیک بزرگ» مستورک شد و از همان زمان ایده منطقه بزرگ «آسیای باختری» جای آن را گرفت و کنفرانس‌هایی سالانه زیر همان عنوان آغاز گردید. نخستین کتاب با نام «امنیت در آسیای باختری» نیز در بهار ۲۰۰۳ انتشار یافت که نگارنده فصلی از آن را در همین زمینه نوشته است.

۲- از دید ژئواکونومیک، ایالات متحده توانسته است، به کمک بریتانیا، تاجر یزم-ریگانیزم رازیر عنوان «اقتصاد بازار آزاد» جهانی سازد. جهانی شدن‌های کنونی، یکدست کردن جهان سیاسی-اقتصادی را هدف دارد و جهانی شدن منافع و خواست‌های ملت‌ها که اصطلاحاً globalization خوانده می‌شود، با پیوستن ملت‌ها به سازمان بازرگانی جهانی (WTO) شیوه زندگی اقتصادی همه ملت‌ها را سخت دگرگون می‌کند.

از آنجا که ایالات متحده سکوی اصلی پرتاب موشک جهانی شدن‌های کنونی است، زبان آمریکایی، فرهنگ آمریکایی، مفاهیم آمریکایی و اخلاقیات یا بی‌اخلاقی‌های آمریکایی، بدنه فرهنگی و تمدنی این جهانی شدن‌ها را شکل می‌دهد. به گفته دیگر، گذشته از «خوب» یا «بد» بودن این ویژگی‌های هویتی آمریکایی، جهانی

○ در حالی که «خاورمیانه» خود نماینده و بیان کننده يك منطقه جغرافیایی نیست، آشکارا اصطلاح «خاورمیانه بزرگ» مفهومی ندارد جز خدمت به امیال ترکی-اسرائیلی برای دخالت در مناطقی چون خزر و خلیج فارس بی آن که این کشورها با آن مناطق پیوندی جغرافیایی داشته باشند.

شدن‌های کنونی بار سنگینی از آمریکایی شدن دارد. این وضع، هویت و استقلال فرهنگی-هویتی همه ملت‌ها را به چالش می‌گیرد. از سوی دیگر، همین چالش است که بازگشت به هویت ملی و استقلال‌خواهی را در سراسر جهان تحریک می‌کند. سرعت این دگرگونی، همراه با سرعت رشد تکنولوژی آگاهی‌رسانی، برخی صاحب‌نظران را بر آن داشته است که جهان ژئوپولیتیک فراآینده را در ورای «ملت» بودن‌ها و حکومت‌های ملی و در ورای مرزهای جغرافیایی-سیاسی بینند و از واقعیت یافتن «دهکده جهانی» در دهه‌های نخستین سده بیست و یکم سخن بگویند. گرچه جهانی شدن اقتصاد بازار آزاد سبب کم‌رنگ شدن حاکمیت اقتصادی کشورها و مرزهای اقتصادی میان کشورها شده است، ولی همین تحوّل واکنش‌های هویتی پدید آورده است. همین واکنش‌های طبیعی است که بقای مفاهیمی چون استقلال و حاکمیت ملی و مرزهای جداکننده هویت‌های فرهنگی را دایمی می‌سازد، چرا که این انگیزه‌ها ریشه در ذات بشر دارد و از میان رفتنی نیست و از این دید ویژه است که می‌توان با قاطعیت گفت که «دهکده جهانی» به معنی ایدآلیستی آن (فرا آمدن حکومت جهانی و جهان بی‌مرز) هرگز اتفاق نخواهد افتاد. از سوی دیگر، همین هویت‌گرایی‌ها سبب بالا گرفتن «منطقه‌گرایی» در سراسر جهان شده و نظام‌ها یا ساختارهای سیاسی منطقه‌ای چندی در دوران پساامردن نقش آفرین شده‌اند (همانند آسه‌آن، نفتا، آسیا-پاسیفیک و غیره).

۳- از دید ژئو-استراتژیک، ایالات متحده مصمم شده است با دست زدن به یک رشته اقدامات نظامی در مورد کشورهایی که در غرب به «کشورهای سرکش» معروف شده‌اند، نظام جهانی تک‌قطبی مورد نظر خود را تثبیت کند. در این راستا بود که جرج دبلیو بوش طی سخنرانی رسمی سالانه خود در کنگره، ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ موضوع «محور شیطانی» را اعلام کرد. این طرح که به دنبال استراتژی «تهدمت و تهدید» ارائه شده بود، ایران، عراق و کره شمالی را برای اقدامات نظامی خودسرانه هدف گرفت. قرار گرفتن نام ایران در این فهرست با اعتراض شدید دانشگاهیان جهان

روبرو شد؛ اعتراضی که از نگارنده آغاز و متن فارسی آن در همین ماهنامه منعکس و به سرعت همگانی شد و سخت مؤثر افتاد به گونه‌ای که جرج دبلیو بوش در سخنرانی سالانه خود در کنگره (ژانویه ۲۰۰۳) دیگر نامی از ایران به میان نیاورد. البته شایان توجه است که وضع ایران، از لحاظ نداشتن سابقه تجاوز به همسایگان و کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی عامل مهمی در حذف موقت نام ایران از فهرست مذکور بوده است. گرچه اسرائیل و صهیونیسم بین‌المللی تشویق‌کننده اصلی طرح‌های نظامی آمریکا در مورد ایران و عراق بودند و ساموئل هانتینگتون با طرح ایده «برخورد تمدن‌ها» کوشید توجیهی علمی و فلسفی برای این جهت‌گیری‌های نظامی فراهم آورد، اما دگرگون شدن شرایط سبب شد که دولت بوش خود را از توطئه‌گری‌های صهیونیستی و فلسفه‌بافی‌های هانتینگتونی در راستای ایجاد برخورد‌های آتشین میان اسلام و غرب برهاند و استراتژی «خودسری نظامی» و دست زدن به حمله نظامی خودسرانه به عراق را، نه به منظور تنبیه آن رژیم برای خوشنودی اسرائیل یا دیگران، بلکه برای تغییر دادن رژیم با هدف درس عبرت دادن به همه جهان، مورد توجه قرار دهد. درک نشدن این جهت‌گیری تازه ایالات متحده در بغداد و دیگر پایتخت‌ها، رژیم بعثی را به اشتباه انداخت و گمان نادرست جان به دریدن از تنبیه نظامی، صدام حسین و درو دست‌هایش را تشویق کرد که نابخردانه به همان تاکتیک‌های کهنه و عوامانه پیشین متوسل شوند و نابودی سریع خود را تضمین کنند.

انگیزه‌های تازه آمریکا

از آغاز دوران پس از فروپاشی نظام دوقطبی، طراحان ژئوپولیتیک در ایالات متحده در پی جا انداختن جهان تازه‌ای شدند با ساختار هر می شکل که ایالات متحده در رأس آن و دیگر قدرت‌ها، بر اساس توان و ظرفیت‌های ویژه و چگونگی روابطشان با آمریکا در دهه‌های گوناگون این هرم قدرت قرار گیرند. برای واقعیت بخشیدن به این جهان، ایالات متحده تلاش می‌کرد تا از سازمان ملل متحد بعنوان «پارلمان جهانی» تأییدکننده ژئوپولیتیک تازه آمریکایی بهره‌گیرد و ناتو را بازوی

○ می‌توان با قاطعیت گفت که «دهکده جهانی» به معنی ایدآلیستی آن (فرا آمدن حکومت جهانی و جهان بی‌مرز) هرگز اتفاق نخواهد افتاد.

○ واشینگتن می کوشد در حالی که از تجزیه عراق و روی کار آمدن یک جمهوری دینی در آن کشور جلوگیری کند، شرایطی پیش آورد تا اکثریت شیعی مذهب، بیشترین سهم را در حکومت آینده عراق به دست آورد.

نظامی این ایده قسرار دهد. گذشت زمان و رویدادهایی چون بحران بالکان تا حدودی سبب پیشرفت این طرح ها شد، ولی حرکت اروپا به سوی ایجاد یک قطب قدرتی در ژئوپولیتیک تازه و برپا کردن نیروهای دفاعی مستقل از ناتو، سبب دیگر گونی هایی در دیدگاه ایالات متحده شد. رویداد ۱۱ سپتامبر شرایطی یکسره تازه بدید آورد و مسأله «مبارزه با تروریسم» از راه دخالت در امور داخلی کشورهایی با حاکمیت ملی آنها در دستور کار قرار گرفت. اسرائیل و صهیونیسم بین المللی از این شرایط بهره بسیار گرفتند و کوشیدند با تحریک ایالات متحده بر ضد کشورهای چون ایران و عراق، ایده برخورد تمدنی میان اسلام و غرب را دامن زنند. سیاستمداران اسرائیلی چون ناتانیاهو و آریل شارون و بویژه توطئه پرداز ماهری چون شیمون پریز همه توان خود را به کار گرفتند تا برخورد غرب با دنیای اسلام را واقعیت بخشند. همین تلاش ها و توطئه ها سبب جهت گیری های خشونت آمیز تازه در واشینگتن شد و نمایش تفکر و تأمل در راستای نشان دادن واکنش های منطقی و حساب شده به رویداد ۱۱ سپتامبر، به زودی جای خود را به خشونتورزی ها داد. مشورت با متحدان در «اتلاف بین المللی برای مبارزه با تروریسم» به دست فراموشی سپرده شد و تکرارهای خودسری های تازه جای آنرا گرفت تا آنجا که رهبران اتحادیه اروپا در اواخر فوریه ۲۰۰۲ رسماً از «تکروی» ایالات متحده در مبارزه با تروریسم انتقاد کردند. اما ایالات متحده نه تنها بمباران تعصب آلود و بی وقفه افغانستان را ادامه داد، بلکه از ناختم و تازهای شرارت آمیز و بی سابقه دولت آریل شارون در فلسطین پشتیبانی کرد. این رویکرد، شرایطی فراهم آورد که دیگر قدرتها نیز بتوانند از تحولات تازه برای تحکیم مواضع و سیاست های کهنه یا جاری خود بهره گیرند. برای مثال، نخست وزیر بریتانیا فرصت یافت که نقش جهانی تازه ای برای خود دست و پا کند؛ روسیه با ادعای دوستی و مشارکت سیاسی تازه با ایالات متحده، جنبش های چین را فارغ از انتقادهای غرب سرکوب کرد. فراتر، امکانات اقتصادی و سیاسی چشمگیری به ازای همراهی روسیه در اختیار مسکو قرار گرفت؛ از جمله تونی بلر طی نامه ای از

اعضای ناتو خواست که به پاس همکاری های روسیه با «دو ائتلاف بین المللی برای مبارزه با تروریسم» اجازه دهند مسکو به ناتو نزدیک شود و در مقام یک «محرّم» استراتژیک با شورای مرکزی ناتو از نزدیک همکاری کند؛ در حالی که هند فشارهای تازه ای بر پاکستان وارد کرد تا در زمینه مبارزه با تروریسم صداقت نشان دهد و دست از پشتیبانی گروه های تروریستی کشمیر بردارد، اسرائیل به سختی کوشید تا انتفاضة فلسطین را با تروریسم ۱۱ سپتامبر برابر قلمداد کند تا بدین ترتیب بر هم زدن روند صلح توجیه شود. بیش از همه، خود ایالات متحده تلاش کرد تا از امواج همدردی پدید آمده در سطح جهان در رابطه با رویداد ۱۱ سپتامبر بهره گیرد و ایده چیره شدن بر جهان سیاسی یا هژمونی جهانی خود را از راه افزایش دخالت در امور منطقه ها و ملت ها واقعیت بخشد.

بسیاری از روشن اندیشان دانشگاهی، مانند پروفیسور آلکساندر مورفی Alexander B. Murphy (رئیس انجمن جغرافی دانان ایالات متحده) از دولت بوش خواستند از تبدیل کردن «مبارزه با تروریست ها» به «مبارزه با تروریسم» پرهیز کند، برخی دیگر، بویژه نخست وزیر بریتانیا، کوشیدند ایالات متحده را تشویق کنند که ضمن تنبیه تروریست ها، از میان بردن انگیزه اصلی همه دشمنی ها با ایالات متحده، از جمله مسأله فلسطین، را مورد توجه قرار دهد. تونی بلر تا آنجا پیش رفت که با اعلام استراتژی «شانه به شانه - shoulder to sholder» در همکاری با ایالات متحده برای مبارزه با تروریست ها، سیاست پویایی به منظور ایجاد تفاهم بین المللی در شکل دادن به برخورد های تازه نسبت به مسائل تازه جهانی آغاز کرد. وی در عمل نقش واسطه را میان واشینگتن و دیگر مراکز سیاسی چون پاریس، برلن، مسکو، تهران و دمشق به عهده گرفت تا از راه ایجاد همالوایی میان این مراکز و واشینگتن، ائتلاف بین المللی مورد نظر برای مبارزه با تروریسم قاطعیت بیشتری پیدا کند. همین توصیه های دانشگاهی و همین تلاش های سیاسی سبب شد که رئیس جمهوری ایالات متحده وعده دهد که دولتش در واکنش به فاجعه ۱۱ سپتامبر عجله نخواهد کرد، بلکه خواهد کوشید به گونه ای سنجیده عاملان واقعی را

شناسایی کند و در يك چارچوب پذیرفته شده بین‌المللی به مجازات قانونی برساند. فراتر، او گفت که رویکردهای سیاسی نامتعادل گذشته سبب شده است تلخ کامی‌ها نسبت به کشورش تبدیل به انتقامجویی‌های خطرناک شود. بدین‌سان، دور شدن آرام ایالات متحده از اجرای بی‌چون و چرای خواست‌های ژئوپولیتیک‌ی اسرائیل آغاز و اختلاف میان لندن و تل‌آویو آشکار شد. چنین بود که جرج دبلیو بوش وعده داد برای مبارزه با تروریسم از دو استراتژی خردمندانه استفاده خواهد کرد: نخست، ایجاد ائتلافی بین‌المللی برای راه‌انداختن جنبشی جهانی و جمعی به منظور مبارزه همه‌جانبه با تروریسم؛ دوم، دست‌زدن به برداشتهای حساب شده برای ایجاد تعادل در سیاست خارجی کشورش. وی در این مورد تا آنجا پیش رفت که آشکارا گفت مسئله فلسطین عامل اصلی تلخ‌کامی‌ها در خاورمیانه نسبت به ایالات متحده بوده و او با برخوردی متعادل این مسئله را حل خواهد کرد به گونه‌ای که کشور فلسطین تشکیل شود. این گفته سبب برآشفتن آریل شارون نخست‌وزیر سستی‌زده‌جوی اسرائیل شد که در پرخاشگری کم‌ظییری گفت آمریکا نمی‌تواند دست به همان «خیانتی» نسبت به یهودیان بزند که دیگران (منظور بریتانیا) در برابر آلمان نازی زدند و یهودیان را فروختند.

ایالات متحده از ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ مصمم شد که رژیم بعثی عراق را سرنگون کند. معرفی و پی‌گیری طرح «تغییر رژیم» در کشورهای مورد نظر، دیگر گونی تازه رویکردهای ژئوپولیتیک آمریکایی را نمایان ساخت. در این برخورد جدید، ایالات متحده نشان داده است که انگیزه‌ها دگرگون شده است و واشینگتن نمی‌خواهد خود را درگیر ستیز با اسلام، بر سر انرژی مورد نیاز در آینده از راه تصاحب نفت عراق، و تسخیر سرزمین عراق برای استقرار حکومتی دست‌نشانده به شیوه استعمار کهن کند.

با بالا گرفتن اعتراض‌های گسترده جهانی نسبت به زورگویی‌های جدید ایالات متحده، بویژه در برابر کشورهای مسلمان، واشینگتن ناچار شده است نشان دهد که برخلاف امیال هاتینگتون و تحریکات صهیونیستی، بی‌گیر بر خورد تمدنی

غرب با دنیای اسلام نخواهد بود چرا که این برخوردها جز به خطر افتادن امنیت جهان و خود ایالات متحده حاصلی نخواهد داشت. استراتژی جدید «تغییر رژیم» در عراق نمی‌توانست با جهت‌گیری جدید ایالات متحده در ژئوپولیتیک جهانی مغایرت داشته باشد، چرا که اولاً رژیم بعثی عراق بر سوسیالیسم استالینی استوار بود؛ ثانیاً با تحمیل جنگ به ایران برای براندازی جمهوری اسلامی، ماهیت غیر اسلامی خود را بر همگان ثابت کرده بود. هم‌اکنون نیز واشینگتن می‌کوشد در حالی که از تجزیه عراق و روی کار آمدن يك جمهوری دینی در آن کشور جلوگیری می‌کند، شرایطی پیش آورد تا اکثریت شیعی مذهب، بیشترین سهم را در حکومت آینده عراق به دست آورد. حکومت در عراق، از آغاز پیدایش این کشور، در اختیار کوچکترین اقلیت، یعنی عربان سنی بوده و همین مسئله بیشتر گرفتاری‌های سیاسی عراق را رقم زده است.

در مورد امکان تصاحب نفت عراق از سوی ایالات متحده نیز باید توجه داشت که گرچه مسئله انرژی بی‌گمان از عوامل عمده شکل دهنده طرح‌های ژئوپولیتیک جهانی ایالات متحده است، ولی دید ژئوپولیتیک ایالات متحده در دوران پسامدرن بسیار پیچیده‌تر و گسترده‌تر از آن است که در يك استراتژی کلاسیک متعلق به دهه ۱۹۵۰ خلاصه و محدود شود. رفتار ایالات متحده در صحنه جهانی، رفتار تک‌ابرقدرتی است که می‌خواهد سروری سیاسی خود را بر جهان تثبیت کند، و نه تنها منابع انرژی بلکه همه امکانات اقتصادی، استراتژیک و سیاسی جهان را در اختیار خود گیرد، ولی نه در يك برخورد استعماری کلاسیک.

اگر تصاحب نفت یا منابع انرژی کشورهای خاورمیانه به صورت خام و کلاسیک هدف دولت ایالات متحده بود، بی‌گمان پس از آزاد کردن کویت از اشغال عراق، ترتیبی داده می‌شد که منافع نفت کویت، بی‌درس و دعوا در اختیار واشینگتن باشد. افزون بر آن، باید توجه شود که ایالات متحده سالهاست که بر بازارهای بین‌المللی نفت چیره شده و بر مکانیزم عرضه و تقاضا و قیمت‌گذاری بین‌المللی نفت اثر می‌گذارد و با داشتن این

○ گرچه مسئله انرژی بی‌گمان از عوامل عمده شکل دهنده طرح‌های ژئوپولیتیک جهانی ایالات متحده است، ولی دید ژئوپولیتیک ایالات متحده در دوران پسامدرن بسیار پیچیده‌تر و گسترده‌تر از آن است که در يك استراتژی کلاسیک متعلق به دهه ۱۹۵۰ خلاصه و محدود شود.

○ جهان سیاسی وارد دوران ژئوپولیتیک پسامدرن شده و ایالات متحده در این دوران در پی پیاده کردن ایده «نظام جهانی نو» و تسلط بر جهان سیاسی است: هدفی ژئوپولیتیک که برای ایالات متحده به مراتب از عراق و نفت عراق مهمتر است. البته ایالات متحده برای رسیدن به این هدف، ژئوپولیتیک منابع انرژی را مورد توجه کامل دارد. واشینگتن این استدلال کهن را در نظر دارد که «هر قدرتی بر منابع تأمین کننده انرژی جهان دست یابد، بر جهان سلطه خواهد یافت.» بر پایه این استراتژی، ایالات متحده مناطق خزر و خلیج فارس را دو منبع اصلی تأمین کننده انرژی در دهه‌های نخستین سده بیست و یکم می‌داند و برای دست انداختن بر این دو منبع سال‌هاست که سخت تلاش می‌کند. همین استدلال در مورد احتمال تسخیر عراق به شیوه استعمار کهن نیز صادق است. آمریکا می‌داند که نه تنها دوران استعمار کهن گذشته است، که دوران استعمار نو نیز به سر آمده و امروز سخن از ژئوپولیتیک پسامدرن و تلاش تک‌ابر قدرت جهانی در راستای واقعیت بخشیدن به هژمونی جهانی در میان است.

امکانات عظیم، یازاری ندارد که خود را درگیر مناقشات حقوقی دست‌وپاگیر، دردسر آفرین، و کم حاصل مربوط به تصاحب نفت دیگران کند که ویژه دهه ۱۹۵۰ بوده و دوران سبیری شده است. جهان سیاسی وارد دوران ژئوپولیتیک پسامدرن شده و ایالات متحده در این دوران در پی پیاده کردن ایده «نظام جهانی نو» و تسلط بر جهان سیاسی است: هدفی ژئوپولیتیک که برای ایالات متحده به مراتب از عراق و نفت عراق مهمتر است. البته ایالات متحده برای رسیدن به این هدف، ژئوپولیتیک منابع انرژی را مورد توجه کامل دارد. واشینگتن این استدلال کهن را در نظر دارد که «هر قدرتی بر منابع تأمین کننده انرژی جهان دست یابد، بر جهان سلطه خواهد یافت.» بر پایه این استراتژی، ایالات متحده مناطق خزر و خلیج فارس را دو منبع اصلی تأمین کننده انرژی در دهه‌های نخستین سده بیست و یکم می‌داند و برای دست انداختن بر این دو منبع سال‌هاست که سخت تلاش می‌کند. همین استدلال در مورد احتمال تسخیر عراق به شیوه استعمار کهن نیز صادق است. آمریکا می‌داند که نه تنها دوران استعمار کهن گذشته است، که دوران استعمار نو نیز به سر آمده و امروز سخن از ژئوپولیتیک پسامدرن و تلاش تک‌ابر قدرت جهانی در راستای واقعیت بخشیدن به هژمونی جهانی در میان است.

آمریکا دست به يك حمله نظامی خودسرانه و پیشگیرانه غیرقانونی به عراق برای تغییر دادن رژیم آن کشور زد و بدین ترتیب اصول حاکم بر روابط بین‌الملل در دوران مدرن را زیر پا گذاشت و کوشید خودسری‌ها و اقدامات پیش‌گیرانه خود را به عنوان اصول حاکم بر روابط بین‌الملل در دوران پسامدرن استوار سازد. تغییر دادن رژیم در هر کشور حق انحصاری مردم آن کشور شمرده می‌شود و این يك اصل اساسی در روابط بین‌الملل است که باید مورد حمایت قرار گیرد. اما جنایات رژیم بعثی عراق و ماجراجویی‌های نظامی‌اش نسبت به همسایگان و استفاده بی‌رحمانه‌اش از سلاح‌های کشتار جمعی، وضعی به وجود آورده بود که ایالات متحده برای توجیه برنامه‌های تازه خود، از آن بهره گرفت. احساس داور نهایی بودن در مورد مسائل جهانی تا آن اندازه در دولت جرج دبلیو بوش بالا گرفته است

که برای نخستین بار می‌بینیم رژیم در يك کشور دست به تغییر رژیم در کشوری دیگر می‌زند. بدیهی است که ایالات متحده خواسته است در عراق سیاست‌هایی در پیش گیرد که منجر به از دست رفتن عواملی نشود که تا کنون این کشور مصنوعی متشکل از سه ملیت جدا از هم را یکپارچه نگاه داشته و از تجربه آن جلوگیری کند. در غیر این صورت عراق، دست کم، به سه کشور کوچک تقسیم خواهد شد که هر يك به علت مطرح ساختن يك سلسله چالش‌های سیاسی و جغرافیایی ویژه خود، مسائل عمده‌ای در منطقه به وجود خواهد آورد و توازن سیاسی-جغرافیایی در منطقه را برهم خواهد زد. با توجه به این که ترکیه بیش از هر کشور دیگر منطقه از این وضع لطمه خواهد دید، ایالات متحده همه تلاش خود را به کار خواهد گرفت تا از بروز چنین وضعی جلوگیری کند. منطقی‌ترین سناریو برای ایالات متحده در عراق این بوده است که با انتقال آرام و منطقی قدرت از اقلیت به اکثریت و زمینه‌سازی برای تشکیل حکومت اکثریت با مشارکت اقلیت‌ها انسجام ملی در عراق تقویت و از فروپاشی سرزمینی آن کشور جلوگیری شود؛ همچنین این امکان به گروه‌های سیاسی گوناگون داده شود که منافع همه مردم عراق را در نظر گیرند و مردم بتوانند به گونه دموکراتیک، نظام حکومتی آینده خود را تعیین و دولت‌های منتخب خود را بر سر کار آورند؛ حکومت و دولت‌هایی که به علت دموگرافی سیاسی عراق، بقای خود را در حفظ توازن میان همه ملیت‌ها، اقوام و دسته‌ها جست‌وجو کنند و به دلیل پیوندهای محکم اقوام و ملیت‌های عراقی با همسایگان، بقای خود را در حفظ مناسبات دوستانه با همسایگان ببینند. تا آنجا که مربوط به جغرافیای سیاسی منطقه می‌شود، گرچه سقوط حکومت در عراق و از میان رفتن نوع ویژه تعامل آن حکومت با دیگر کشورها، خود به گونه‌ای دگرگون شدن جغرافیای سیاسی منطقه شمرده می‌شود، اما تا این تاریخ نشانه‌ای در دست نیست که حکایت از جهت‌گیری ایالات متحده برای دستکاری در مرزهای جغرافیایی-سیاسی منطقه کند. برعکس، همه شواهد دلالت بر آن دارد که ایالات متحده نمی‌خواهد مرزهای

از پیشگامان است و دل‌بستگی به داشتن «روابط ویژه» با ایالات متحده در ژرفای اندیشه‌های سیاسی و ژئوپولیتیک بریتانیا جای دارد. اروپا در حال حاضر میان دو اردوگاه بسیار پر نفوذ تقسیم شده است: از یک سو بریتانیا و شماری از کشورهای عضو اتحادیه خواهان ترسیم هویت تازه‌ای برای اروپا هستند که دوری و جدایی از ایالات متحده نباید چندان زیاد باشد؛ از سوی دیگر چند کشور به رهبری فرانسه سرگرم ترسیم هویت ژئوپولیتیک تازه‌ای برای اروپا هستند که نسبت به ایالات متحده باید کاملاً مشخص باشد. با این حال، حتی این اردوگاه هم به هیچ وجه نمی‌خواهد از ایالات متحده چنان متمایز باشد که این تمایز منجر به ستیزه‌جویی و رقابت‌های ایدئولوژیک میان دو منطقه ژئوپولیتیک آمریکایی و اروپایی گردد. خرد ورزی‌های ژئوپولیتیک نیز جز این حکم نمی‌کند. یعنی، گرچه رقابت‌های اروپا و آمریکا از دید ژئوپولیتیک محسوس شده و برخوردهای ژئواکونومیک میان این دو کاملاً مشهود است، نباید ستیزه‌جویی‌های ژئواستراتژیک میان این دو را در آینده قابل پیش‌بینی انتظار داشت.

بحران عراق نه تنها توانست خطوط جداکننده دو ژئوپولیتیک اروپایی و آمریکایی را پررنگ نماید، بلکه توانسته است خطوط جداکننده دو اردوگاه سیاسی در اروپا را نیز آشکار سازد. این هر دو، خطوط برخورد آراه و سیاست‌ها است که گرچه نشان‌دهنده تند‌ها و تیزی‌های فراوان است، اما این تند‌ها و تیزی‌ها نباید به حساب رقابت‌های ژئواستراتژیک گذاشته شود، چرا که اروپا و آمریکا بارها در گذشته نشان داده‌اند که راه بازگشت سریع به یکپارچگی سیاسی را همیشه هموار نگاه می‌دارند و به همان آسانی که از هم می‌گریزند، می‌توانند با هم یکپارچه شوند. آنچه امروز تقریباً تردیدناپذیر می‌نماید این است که پروسه بروز دو هویت ژئوپولیتیک مستقل در باختر سنتی آغاز شده است، ولی جدایی کامل این دو هویت از هم، زمان زیادی خواهد گرفت.

باید توجه داشت که شکاف سیاسی میان ایالات متحده و بریتانیا و برخی از اعضای اتحادیه اروپا از یک سو، و شکاف سیاسی میان فرانسه و برخی دیگر از اعضای اتحادیه از سوی دیگر، هرچند

موجود در منطقه دستخوش تغییراتی گردد که می‌تواند به زیان متحدان منطقه‌ای آمریکا بینجامد. در رابطه با بحران عراق، ایالات متحده در عمل نشان می‌دهد که متوجه خطراتی هست که در نتیجه دگرگون شدن جغرافیای سیاسی عراق می‌تواند منجر به تهدید مرزها و یکپارچگی سرزمینی ترکیه شود. از سوی دیگر، یک رشته سناریو سازی‌های بی‌اساس سبب گسترش دامنه نگرانی‌ها نسبت به دوام رژیم سعودی و بقای یکپارچگی سرزمینی عربستان شده است. اشتباهات و کوتاهی‌های برخی سیاستمداران آمریکایی در گستراندن دامنه تهدیدهای نظامی در سطح منطقه سبب‌ساز این نگرانی‌ها بوده است. این تصور که ایالات متحده به‌واقع بخواهد رژیم سعودی را برچیند و کشور عربستان را تجزیه کند، ناپخته و نسنجیده است و بیشتر از اوام بر برخی عناصر افراطی صهیونیستی در ایالات متحده مایه می‌گیرد؛ کسانی که بیشتر از آرزهای خود سخن می‌گویند تا از سیاست‌های عملی ایالات متحده که تغییر وضع سیاسی یا جغرافیایی (مرزی) در عربستان سعودی یک سره به زینشان تمام خواهد شد.

اتحادیه اروپا پس از بحران عراق

بروز شکاف ژئوپولیتیک در دنیای باختر، میان اروپا و آمریکا، یاب‌گفته‌ای میان باختر میانه و باختر دور، از آغاز فروپاشی جهان دو قطبی، بویژه در جریان بحران بالکان توجه پژوهشگران را به خود جلب کرد. این شکاف در بحران عراق بیشتر و آشکار تر شد. در مجموع، گرچه هنوز نمی‌توان بروز این شکاف‌ها را پایان سیاسی «غرب» یکپارچه از دید ژئوپولیتیک دانست، ولی با توجه به شرایط پیش آمده می‌توان با اطمینان گفت جدایی‌های کنونی، آغازی است بر توکد دو جهان ژئوپولیتیک جدا از هم در آن بخش پر اهمیت از جهان. البته گفته شد که «می‌توان از آغاز توکد دو جهان ژئوپولیتیک جدا از هم در اروپا و آمریکا سخن گفت»، ولی هنوز خیلی زود است که اروپا و آمریکا را از هم کاملاً جدا بدانیم. در حقیقت آنچه رخ داده است، حاصل تب و تاب‌های شدید ناشی از دگرگونی در هویت سیاسی و ژئوپولیتیک اروپا است. نباید از یاد برد که در اروپا، بریتانیا هنوز یکی

○ تا آنجا که مربوط به

جغرافیای سیاسی منطقه می‌شود، گرچه سقوط حکومت در عراق و از میان رفتن نوع ویژه تعامل آن حکومت با دیگر کشورها، خود به گونه‌ای دگرگون شدن جغرافیای سیاسی منطقه شمرده می‌شود، اما تا این تاریخ نشانه‌ای در دست نیست که حکایت از جهت‌گیری ایالات متحده برای دستکاری در مرزهای جغرافیایی - سیاسی منطقه کند.

○ گرچه رقابت‌های اروپا و آمریکا از دید ژئوپولیتیک محسوس شده و برخاسته‌های ژئواکونومیک میان این دو کاملاً مشهود است، نباید ستیزه‌جویی‌های ژئواستراتژیک میان این دو را در آینده قابل پیش‌بینی انتظار داشت.

می‌تواند در راستای جدایی‌های ژئوپولیتیک میان اروپا و آمریکا ارزیابی شود، ولی یکسره ناشی از عملکرد این پروسه نیست. هر دو دسته از کشورها در این خصوص بی‌گیر چیزهای دیگری هستند که بیشتر به سیاست‌ها یا منافع ملی آنها مربوط می‌شود. در حالی که ایالات متحده می‌خواست با حمله نظامی به عراق رژیم بعثی را سرنگون کند و از این راه سروری سیاسی خود را بعنوان تک‌ایر قدرت در جهان ژئوپولیتیک پسامدرن ثابت کند. بریتانیا منافع خود را در هماهنگی و همکاری با آمریکا می‌دید و می‌خواست ثابت کند که در هر گونه تحول ژئوپولیتیک، اعم از این که «غرب» یکپارچه باشد یا میان دو ژئوپولیتیک آمریکایی و اروپایی تقسیم شود، عامل تصمیم‌گیرنده پراهمیتی است. از سوی دیگر، فرانسه گذشته از موضع‌گیری مخالف در برابر ژئوپولیتیک آمریکایی، نگران آن بود که با تغییر یافتن رژیم بعثی، منافع سنتی خود را در عراق بعنوان یک بازرخ خوب از دست خواهد داد و عراق تحت هر رژیمی که در آن کشور روی کار آید، دیگر جای پای برای فرانسه در منطقه خلیج فارس نخواهد بود.

بحران عراق نه تنها شکاف‌های موجود میان ایالات متحده و اروپای یکپارچه شونده را پررنگ نموده، بلکه شکاف‌هایی واقعی و تهدیدآمیز در خود اروپا پدید آورده است. بریتانیا و فرانسه گرچه درگیر رقابت بوده‌اند و هستند، ولی هرگز این گونه در برابر هم صف‌آرایی نکرده بودند. همین که ژاک شیراک دید تونی بلر سرنوشت سیاسی خود و دولتش را به صدور قطعنامه تازه‌ای از سوی سازمان ملل متحد ربط داده است، بی‌درنگ اعلام کرد که فرانسه هرگونه قطعنامه تازه را تو خواهد کرد. هر چند وزیر خارجه فرانسه کوشید این سخن ژاک شیراک را به گونه‌ای توجیه کند، ولی لطمه‌ای سیاسی که از این راه به وضع تونی بلر در بریتانیا خورد، انکارناشدنی است. آیا سربر آوردن یک قدرت ژئوپولیتیک مستقل اروپایی با چنین وضعی رقت‌انگیز در سطح رهبری آن، امکان‌پذیر است؟

برندگان و بازندگان در بحران عراق

ایالات متحده، بریتانیا، و مردم عراق را باید

برندگان اصلی در بحران عراق دانست و باز میان رفتن رژیم بعثی، روسیه، فرانسه، و آلمان را باید در جمع بازندگان قرار داد. در ابعاد منطقه‌ای، بی‌گمان ایران بزرگترین برنده شمرده می‌شود و اسرائیل را باید بزرگترین بازنده دانست. در حالی که ترکیه و قطر جزو بازندگان بوده‌اند، دیگر کشورهای عربی منطقه، باز میان رفتن عامل مهم تفرقه، سود برده‌اند.

الف - برندگان اصلی جنگ

۱- ایالات متحده آمریکا

بی‌گمان ایالات متحده در بحران عراق به یک پیروزی نظامی قطعی دست یافته است ولی پیروزی سیاسی آمریکا در این ماجرا محل تردید است. از دید استراتژیک، ایالات متحده توانسته است طرح حمله خودسرانه و غیرقانونی به عراق برای تغییر رژیم آن کشور را به آسانی عملی سازد و در اقدامی نظامی که برخلاف انتظار همه ناظران و منتقدان، کمترین میزان تلفات را در یک جنگ همه‌جانبه داشته است، ثابت کند که مهارت لازم را برای بی‌گیری یک «جنگ دیجیتال» در دنیای پسامدرن دارد. روزی که مجسمه صدام حسین در میدان فر دوس بغداد به نشانه سقوط رژیم بعثی فرو کشیده می‌شد، جرج دبلیو بوش در حالی که نمی‌توانست خوشحالی فراوان خود را از دید حاضران در بلفاست (ایرلند شمال) پنهان کند، گفت «اکنون صدام حسین می‌داند که جرج بوش به آنچه می‌گوید عمل خواهد کرد». لازم بود در آنجا به وی یادآوری شود که آقای رئیس‌جمهور! صدام حسین فردی بود با مشکلات روانی بسیار، در رأس رژیمی خونخوار و بوشالی، چنان که سقوط سریع آن را همه ناظران انتظار داشتند. این رجزخوانی شما هنگامی نزد جهانیان خریدار دارد که آریل شارون بداند که جرج بوش به آنچه درباره تشکیل کشور فلسطین می‌گوید عمل می‌کند. به هر حال، از دید سیاسی، پیروزی نظامی ایالات متحده در عراق بهای سنگینی برای آن قدرت داشته است. گرچه استقبال مردم عراق از سقوط رژیم بعثی، کسب پیروزی سریع نظامی، در حداقل بودن تلفات جنگی، و تلاش در راه فراهم آوردن زمینه‌های ضروری برای انتقال قدرت به مردم عراق از جمله

رها ساختن اکثریت ۶۲ درصدی شیعیان عراق از اسارت حکومت اقلیت ۲۰ درصدی آنکشور، موجب رضایت فرلوان در داخل آمریکا و در دیگر نقاط جهان شده است، ولی مخالفت اصولی جامعه جهانی نسبت به قلندری های نظامی ایالات متحده در راستای شکستن اصول حاکم بر روابط بین المللی و جانداختن دیکتاتوری جهانی از راه «تغییر رژیم» در کشورها به میزان بی سابقه ای بالا گرفته و دوام آورده است. ایالات متحده در دوره ای پنجاه ساله کوشیده بود بعنوان مدافع همیشگی صلح، امنیت، حقوق بشر و دموکراسی، اعتباری کسب کند، ولی سیاست های سومین دولت ریگانستی آمریکا نه تنها سبب از میان رفتن این اعتبار حقیقی یا کاذب شده، بلکه خود ایالات متحده را در مقام بزرگترین تهدید نسبت صلح و امنیت جهانی و حقوق بشر و دموکراسی قرار داده است. این وضع، جهان سیاسی را به پایداری گسترده و کارا در برابر سیاست های آمریکا واداشته و پیشرفت این سیاست ها را سخت دشوار کرده است. به گمان نمی آید که واشینگتن بتواند در آینده قابل پیش بینی بر این شرایط چیره شود و بیروزی سیاسی مورد نظر را از این بدعت گذاری به دست آورد.

۲- بریتانیا

بریتانیایی تردید بیشترین پیروزی را از بحران و جنگ عراق به دست آورده است. لندن بر پایه یک استراتژی دقیق و حساب شده، هم توانست خود را در ریف مهمترین فاتحان جنگ قرار دهد و هم ابتکار عمل را در بازگرداندن مسائل مربوط به صلح و تحولات سیاسی منطقه ای و جهانی به سازمان ملل به دست گیرد.

نخست وزیر کنونی بریتانیا، همانند نخست وزیران پیشین این کشور، ترجیح می دهد بریتانیا از یک سو لنگ لنگان با کاروان اتحادیه استقلال طلب اروپا پیش رود و از سوی دیگر همکاری های سیاسی - استراتژیک با ایالات متحده در سطح جهانی را با جنگ و دندان حفظ کند. دولت بلر با سرسختی سیاست هماویی و هم پیمانی (داوطلبانه یا یک جانبه) بریتانیا با ایالات متحده را پی گیری می کند و خود او، همانند دیگر سیاستمداران انگلیسی در پنجاه سال گذشته، حرکت منطقی به سوی نقش آفرینی حیاتی در اروپا را تحت الشماع «روابط ویژه» با ایالات متحده قرار می دهد بی آن که در بیشتر موارد از سوی ایالات متحده واکنشی مشابه ببیند. نخست وزیر بریتانیا که گویی هنوز خوش بینی نسبت به امکان تبدیل شدن محیط خشونت آلوده ناشی از سیاست های آمریکا - اسرائیل به محیطی سرشار از هماهنگی و همکاری به رهبری محور آمریکا - انگلیس را از

رها ساختن اکثریت ۶۲ درصدی شیعیان عراق از اسارت حکومت اقلیت ۲۰ درصدی آنکشور، موجب رضایت فرلوان در داخل آمریکا و در دیگر نقاط جهان شده است، ولی مخالفت اصولی جامعه جهانی نسبت به قلندری های نظامی ایالات متحده در راستای شکستن اصول حاکم بر روابط بین المللی و جانداختن دیکتاتوری جهانی از راه «تغییر رژیم» در کشورها به میزان بی سابقه ای بالا گرفته و دوام آورده است. ایالات متحده در دوره ای پنجاه ساله کوشیده بود بعنوان مدافع همیشگی صلح، امنیت، حقوق بشر و دموکراسی، اعتباری کسب کند، ولی سیاست های سومین دولت ریگانستی آمریکا نه تنها سبب از میان رفتن این اعتبار حقیقی یا کاذب شده، بلکه خود ایالات متحده را در مقام بزرگترین تهدید نسبت صلح و امنیت جهانی و حقوق بشر و دموکراسی قرار داده است. این وضع، جهان سیاسی را به پایداری گسترده و کارا در برابر سیاست های آمریکا واداشته و پیشرفت این سیاست ها را سخت دشوار کرده است. به گمان نمی آید که واشینگتن بتواند در آینده قابل پیش بینی بر این شرایط چیره شود و بیروزی سیاسی مورد نظر را از این بدعت گذاری به دست آورد.

شایان توجه است که در آغاز برنامه ریزی های استراتژیک برای جانداختن طرح «تغییر رژیم» در کشورهای جهان، حمله نظامی آمریکا به عراق مقدمه ای شمرده می شد برای مداخله نظامی گسترده آن کشور به ایران و شمار دیگری از کشورهای برنامهریزان ژئواستراتژیک چون پل وولفویتز و دونالد رامسفلد در دولت جرج دبلیو بوش، در گفتارهای بی پرده خود این اهداف را مطرح کردند، ولی وضع چنان دگرگون شد که وزیر خارجه ایالات متحده ناچار شد، در اوج پیروزی نظامی در عراق، رسماً به جهان اطمینان دهد که کشورش پی گیر گسترش عملیات نظامی به ایران و سوریه و دیگران نخواهد بود. آنان بر این گمان بودند که برنامه یکدست کردن جهان از راه عملیات نظامی خودسرانه و یک جانبه چندان دشوار نخواهد بود، ولی در عمل، با دیدن مخالفت های فزاینده جهانی، بهت زده شدند زیرا گمان می کردند که جنایات رژیم بغداد هر گونه اقدامی برضد آن رژیم را موجه می سازد. ولی، انبوه

○ اروپا و آمریکا پارها
در گذشته نشان داده اند که
راه بازگشت سریع به
یکپارچگی سیاسی را
همیشه هموار نگاه
می دارند و به همان آسانی
که از هم می گریزند،
می توانند با هم یکپارچه
شوند.

دست نداده است، تا سرحد معرفتی خود بعنوان سیاستمداری «ایدئالیست» پیش رفته است. رویداد ۱۱ سپتامبر، امکانات گسترده‌ای در اختیار بریتانیا گذارد تا در يك بازی ماهرانه، ایالات متحده را با این حقیقت آشنا سازد که رفتار ناعادلانه‌اش در خاورمیانه به سود اسرائیل و بر ضد عربان، علت اصلی همه ناامنی‌ها و شوربختی‌های سیاسی در منطقه و نفرت جهان سوم و جهان اسلام نسبت به ایالات متحده است. نخست‌وزیر بریتانیا در پی گیری يك هدف اساسی، دست به تلاشی گسترده زده است. او می‌خواهد شرایطی پیش آورد که بریتانیا بتواند در اتحاد تنگاتنگ با ایالات متحده، نظام تازه‌ای را در جهان واقعیت دهد که ایالات متحده در مقام بازوی قدرت، و بریتانیا (یا نخست‌وزیر بریتانیا)، در مقام «مغز متفکر» آن عمل کنند. وی در سخنرانی پرامیدی در اوایل اکتبر ۲۰۰۱ در گیلدهال Guild Hall (سخنرانی سالانه در میهمانی شهردار لندن) از جهانیان دعوت کرد تا در هماویی با او «مبارزه با تروریست‌های درهم کوبنده نیویورک را تبدیل به تلاش گسترده‌تری برای ساختن نظام جهانی نو کنند؛ نظامی که بتواند وقار و حرمت انسانی را، در کنار عدالت اجتماعی، از ویرانه‌های نوار غزه تا کوهستان‌های افغانستان گسترش دهد».

نخست‌وزیر بریتانیا، برای واقعیت بخشیدن به يك ائتلاف جهانی به منظور مبارزه با تروریسم بر فامریزی کرد و در این راه پیروزی‌هایی به دست آورد، از جمله وارد کردن کشورهایی مانند ایران و سوریه به این ائتلاف که این ورود، خود به خود جارا برای اسرائیل تنگ می‌کند. او در سخنرانی دیگری، در کنفرانس سالانه حزب کارگر (۲ اکتبر ۲۰۰۲)، زیر عنوان «بگذارید این جهان را دگرگون کنیم»، برخلاف گذشته از «جامعه بین‌المللی» یاد نکرد، بلکه طبیعت رویدادها و شیوه برخورد همگانی در جهان با مسئله تروریسم وی را بر آن داشت تا به درستی از «جامعه جهانی» سخن به میان آورد. این نکته‌ای مهم است، زیرا هم او در سال ۱۹۹۹ می‌کوشید تا ایده آمریکایی «جامعه بین‌المللی» را در پوششی فلسفی به جهان بقبولاند؛ اصطلاحی که در بهترین وضع تنها می‌تواند به جامعه‌ای مرگب از دوستان ایالات

متحده اطلاق شود. در توجیه ایده جدید، نخست‌وزیر بریتانیا تا آنجا پیش رفت که در «مقابله واقعی با پدیده تروریسم» مدعی شد که «علم» به تنهایی نخواهد توانست این وظیفه را به انجام رساند، بلکه «نیروی اخلاقی جهان، در مقام يك جامعه واحد، می‌تواند مسأله را حل کند». به هر حال، تونی بلر کوشید و انمود کند که جهان باختر درك کرده است که افزودن بر تمهیداتی تازه برای مقابله و مبارزه با تروریسم، زیربنای سیاست خارجی، بویژه در ایالات متحده، باید چنان دگرگون شود که انگیزه‌های مخالفت و انتقام‌جویی نسبت به باختر از میان برود. دیدار تونی بلر از سوریه و دوبار دیدار وزیر خارجه‌اش از ایران، خشم اسرائیل را سخت برانگیخت و تأیید رسمی لزوم تشکیل کشور فلسطین از سوی آمریکا، روابط لندن-تل‌آوی را آشکارا متشنج ساخت. سیاست بریتانیا سودمند افتاد و گونه ویژه‌ای از همکاری ایران و سوریه با ائتلاف جهانی برای مبارزه با تروریسم، همه اشکال ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک منطقه‌ای را که يك سره به سود اسرائیل بود، به سود همکاری با ایران و سوریه دگرگون کرد و با مراجعه آمریکا به سازمان ملل متحد و صدور قطعنامه ۱۴۴۱، ایران و سوریه از فهرست اهداف عملیات نظامی آمریکا خارج شدند و اسرائیل سخت پریشان و نسبت به نقش بریتانیا در تغییر سیاست‌های ایالات متحده، بدگمان شد.

نکته بر اهمیت این است که بریتانیا يك قدرت درجه دو در نظام جهانی شناخته می‌شود و به همین دلیل، نقش آفرینی‌هایش محدود به تلاش‌هایی خواهد بود که باید در چارچوب اتحادیه اروپا یا بعنوان همپیمان ضعیف‌تر در اتحاد استراتژیک با ایالات متحده صورت گیرد. در هر دو حال، نخست‌وزیر بریتانیا نمی‌تواند نقش اوکل را در پی گیری يك حرکت سیاسی-امنیتی جهانی به دست آورد، چنان که در جریان عملیات نظامی ایالات متحده در افغانستان، واشینگتن اجازه اجرای يك سیاست مستقل را به بریتانیا نداد و شرایطی به وجود آورد که لندن ناچار شد خود را از صحنه سیاسی افغانستان کنار بکشد. از سوی دیگر، در حالی که سازمان ملل در سایه حق و توی قدرتمندان، از امکان دست زدن به اقداماتی مستقل،

○ ایالات متحده،
بریتانیا، و مردم عراق را
باید برندگان اصلی در
بحران عراق دانست و باز
میان رفتن رژیم بعثی،
روسیه، فرانسه، و آلمان را
باید در جمع بازندگان قرار
داد. در ابعاد منطقه‌ای،
بی‌گمان ایران بزرگترین
برنده شمرده می‌شود و
اسرائیل را باید بزرگترین
بازنده دانست.

بیطرفانه و متوازن در زمینه مبارزه با تروریسم محروم است، بریتانیا چگونه می‌تواند خوددستی‌های ایالات متحده را مهار و بر خورد عادلانه و متوازن با مسائل را تضمین کند؟ در همین راستا، این پرسش نیز مطرح می‌شود که با توجه به بی‌اعتنایی آمریکا به سازمان ملل متحد و اصول حقوق بین‌الملل، بریتانیا شاید بتواند ایالات متحده را وادارد که به خاطر شرایط کنونی، نقش آفرینی‌های سازمان ملل متحد را برای مدتی بپذیرد، ولی تداوم این رفتار آمریکا چگونه می‌تواند تضمین کند؟ شایان توجه است که بریتانیا از یک سو دشمنی‌های گسترده‌ای با خود در اتحادیه اروپا و در اسرائیل و محافل صهیونیستی به‌وجود آورده است، و از سوی دیگر دولت کنونی ایالات متحده، هم آسیب‌پذیری شدیدی در برابر نفوذ صهیونیسم داخلی و بین‌المللی دارد و هم طراح اصلی استراتژی‌هایش با نقش آفرینی‌های بی‌طرفانه در جهان سیاست و خود سازمان ملل متحد مخالفند. از این گروه، ریچارد پلر Richard Pearl که از عناصر راست‌گرای افراطی و اثرگذار بر سیاست‌های دولت است، بی‌برده سازمان ملل متحد کنونی را بی‌معنی دانسته و انحلال آن را خواستار شده است. در مورد دامنه نفوذ صهیونیسم بین‌المللی در ساختار سیاسی ایالات متحده نیز کافی است یادآوری شود که حتی در دولت میان‌روی بیل کلینتون، هنگامی که صهیونیستها خواستند آن دولت را به دست زدن به اقداماتی خصومت‌آمیز نسبت به ایران و عراق وادارند، ترتیبی دادند که مارتین ایندیک Martin Indyke، یهودی استرالیایی و واضع سیاست «مهار دوجانبه» در مدتی کمتر از ۲۴ ساعت تابعیت آمریکایی کسب کند و در مقام معاون وزیر خارجه ایالات متحده قرار گیرد.

با وجود قاطعیت تونی بلر در همکاری نظامی بی‌چون و چرا با ایالات متحده، مخالفت با جنگ به سرعت در بریتانیا بالا گرفت. بیش از ۷۵ درصد مردم مخالفت آشکار خود را با جنگ نشان دادند و یکی از بزرگترین تظاهرات ضد جنگ در جهان، با شرکت بیش از یک میلیون نفر، در لندن به راه افتاد. مخالفت در میان سیاستمداران عضو حزب حاکم (حزب کارگرو) به رهبری تونی بلر و حزب

لیبرال-دموکرات نیز لوج گرفت. نخست‌وزیر به زحمت توانست به کمک یاران وفادار حزبی و به کمک یکپارچه حزب مخالف (محافظه کار) روی پایستد. حتی شماری از برجسته‌ترین اعضای کابینه تهدید به استعفا کردند. خانم کلر شورت Clair Short، وزیر توسعه ماورای بحار که بعنوان سیاستمداری دموکرات، پایبند به اصول و طرفدار حقوق ضعیفان مورد احترام همگان است، در حمله لفظی کم نظیری سیاست‌های نخست‌وزیر را reckless (بی‌گدار به آب زدن یا خطر کردن بی‌دلیل) اعلام و تهدید به استعفا کرد. یارانش در کابینه وی را قانع کردند که چون جنگ حتمی است و هیچ تیرویی قادر به متوقف کردن آن نخواهد بود و از آنجا که مردم عراق پس از این جنگ و پس از یک دوران دوازده ساله تحریم و نگون‌بختی نیازمند کمک‌های جدی جامعه جهانی از جمله وزارت توسعه ماورای بحار هستند، بهتر است در مقام خود بماند و خدمات انسانی پس از جنگ را سرپرستی کند. ولی وزیر خارجه پیشین، رابین کوک Robin Cook، مبتکر حل مسئله سلمان رشدی و ترمیم روابط ایران و بریتانیا که با داشتن عنوان تشریفاتی «پدر مجلس عوام» همچنان از اعضای برجسته دولت شمرده می‌شد و حتی در کابینه جنگی عضویت داشت، طی سخنانی کوبنده و در عین حل بسیار محترمانه در مجلس عوام با حضور نخست‌وزیر از خدمات وی در سالیان دراز زمامداریش تقدیر کرد ولی جنگ را خلاف مصالح ملی بریتانیا و مصالح جهان بشری قلمداد کرد و از مقام خود کناره گرفت. سخنان کوبنده و حکیمانه رابین کوک، مبتکر «سیاست خارجی پایبند اخلاق» که در دوران وزارت خارجه‌اش مورد تمسخر حزب مخالف بود، تحسین فرلوان برانگیخت و محبوبیت نخست‌وزیر به حداقل رسید. سه تن از اعضای دولت در ردیف‌های پایین‌تر نیز استعفا کردند. (خانم کلر شورت نیز سرانجام در اردیبهشت گذشته از کار کناره گرفت). جک استرو وزیر خارجه اکنون فاش کرده است که اگر چند وزیر دیگر در رأی‌گیری سرنوشت‌ساز ۱۸ مارس استعفا می‌کردند او نیز مجبور به کناره‌گیری می‌شد و استعفای او می‌توانست دولت را وازگون کند. تونی بن Tony Benn از سران کهنسال حزب حاکم

○ ایالات متحده در دوره‌ای پتجاه ساله کوشیده بود بعنوان مدافع همیشگی صلح، امنیت، حقوق بشر و دموکراسی، اعتباری کسب کند، ولی سیاست‌های سومین دولت ریگانیستی آمریکانه تنها سبب از میان رفتن این اعتبار حقیقی یا کاذب شده، بلکه خود ایالات متحده را در مقام بزرگترین تهدید نسبت به صلح و امنیت جهانی و حقوق بشر و دموکراسی قرار داده است.

را در همکاری و هماهنگی با اروپا و دیگران به منظور ارجاع همهٔ مسئولیت‌ها در عراق و در مورد دیگر مسائل بین‌المللی به سازمان ملل متحد، صادقانه و استوار پی گیری کند.

۳- ملت عراق

ملت عراق را باید بزرگترین برنده در بحران آن کشور دانست. کشور عراق از زمان برپایی، دچار مشکلاتی اساسی بود که زندگی را بر مردمش و بر همسایگان تلخ می‌ساخت. مشکل اصلی مربوط می‌شد به ساختار سیاسی نظام حکومتی که از آغاز، کوچک‌ترین اقلیت جمعیتی، یعنی عربان سنی را بر ۸۲ درصد مردم شیعی و کُرد آن کشور مسلط کرده بود و تلاش برای سرپا نگهداشتن چنین ساختاری، خود به خود منجر به شدیدترین گونه‌های خفقان و دیکتاتوری می‌شد. بریتانیا پس از جنگ جهان‌گیر اول، از سه ایالت بغداد، بصره و موصل در امپراتوری عثمانی، عراق کنونی را تشکیل داد و تحت حمایت خود کرد. از سوی دیگر، از آنجا که شریف حسین هاشمی، متحد بریتانیا در دوران جنگ، سروری سنتی خود در حجاز و نجد را به وهابیان و آل سعود باخته بود، لندن تصمیم گرفت پسران وی را در دو کشور تازه تأسیس و تحت حمایت خود، عراق و اردن، به حکومت رساند. با این که پایگاه مردمی حکومت هاشمی در عراق تنها بر اقلیت کوچک عرب‌های سنی تکیه داشت، ساختار سیاسی تحمیل شده به مردم عراق از دوران پادشاهی تا سقوط رژیم بعثی بر جا باقی ماند. این ساختار سیاسی تحمیلی و غیر طبیعی، مهمترین عامل درگیری‌ها و کشمکش‌های قومی در ازای تاریخ ۸۰ سالهٔ آن کشور و سبب خشونت‌گرایی و دیکتاتوری ۸۰ سالهٔ اقلیت نسبت به اکثریت قاطع مردم بوده است. از سوی دیگر، حکومت‌های عراق، جز دوران کوتاه حکومت برادران عارف، برای تضمین بقای خود در قبال رقابت‌های سیاسی درون-عربی و رسیدن به رهبری دنیای عرب سخت به راه پرورش و دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی افراطی عربی افتادند. حاکمان عرب عراق در رقابت‌های سیاسی و قدرتی با مصر، سوریه، عربستان و... تمدن‌های سومری، کلدانی و بابلی را تمدن‌های عربی فرض

که با داشتن گرایش‌های چپ افراطی شهره است، کار مخالفت با جنگ را بدانجا رساند که همزمان با گروهی که برای ایجاد «سپر انسانی» در برابر جنگ به عراق رفته بودند، به بغداد رفت و با صدام حسین دیدار کرد. نمایندهٔ دیگری از حزب کارگر، جرج گالوی George Galloway، که به چپگرایی افراطی و عرب‌گرایی افراطی مشهور است، در دیدار خود با صدام حسین سیاست‌های دولت بریتانیا را «خیانت به آرمان‌خواهی‌های عربی» قلمداد کرد. این اقدام که از حدود متعارف آزادی در یک نظام دموکراتیک فراتر رفته بود، رأی دهندگان در حوزهٔ انتخابیهٔ وی را برانگیخت تا او را متهم به «خیانت» و اعلام کنند که در انتخابات آینده به او رأی نخواهند داد. با این حال، نخست‌وزیر از سوءاستفاده از قدرت دولتی در توسل به تاکتیک «تهمت و تهدید» و تحریک رسانه‌ها به بایکوت کردن، اهانت به مخالفان و ترور شخصیت منتقدان که در کشورهای غیر دموکراتیک امری عادی است، خودداری کرد و با نشان دادن اعتقاد راسخ خود به سیاست به اجرا درآمده و با کمک حزب مخالف توانست دولت را استوار نگاه دارد و همکاری نظامی همه‌جانبه با ایالات متحده را پی گیری کند. درگیر شدن جنگ و استقبال مردم عراق از سرنگونی رژیم بعثی و تلاش تازهٔ تونی بلر برای ارجاع همهٔ مسائل مربوط به جنگ و سرنوشته عراق به سازمان ملل متحد، موقعیت وی را تقویت کرد و بر میزان محبوبیتش افزود. در اوج پیروزی نظامی آمریکا و انگلیس در عراق، کلر شورت، وزیر توسعهٔ ماورای بحار از کمک همگان به بازسازی عراق همزمان با پرداخت غرامت‌های جنگی عقب افتادهٔ عراق به ایران سخن گفت. این اظهارات عدالت‌خواهانه، جرج دبلیو بوش را تشویق کرد که اعلام نماید فرانسه، روسیه و آلمان بهتر است میلیاردها دلار طلب خود از صدام حسین را از خود او دریافت کنند و وزیران کابینه‌اش نیز سخن از لزوم جبران خسارات جنگی عراق به ایران به میان آوردند.

با همهٔ این احوال، سیاست بریتانیا در پشتیبانی بی‌چون و چرای ماجراجویی‌های نظامی ایالات متحده از دید آزادی‌خواهان جهان توجیه‌ناشدنی و محکوم است، مگر آن که بریتانیا تلاش کنونی خود

○ بریتانیا بی‌تردید بیشترین پیروزی را از بحران و جنگ عراق به دست آورده است. لندن بر پایهٔ یک استراتژی دقیق و حساب شده، هم توانست خود را در ردیف مهمترین فاتحان جنگ قرار دهد و هم ابتکار عمل را در بازگرداندن مسائل مربوط به صلح و تحولات سیاسی منطقه‌ای و جهانی به سازمان ملل به دست گیرد.

کرده و خود را وارثان برحق آن تمدن‌ها و خلافت عباسی، و عراق را مهم‌ترین کشور عربی قلمداد می‌کردند.

این وضع پس از روی کار آمدن عبدالکریم قاسم شدت گرفت و با بازگشت بعث به قدرت در نتیجه کودتای ۱۹۶۸ به رهبری حسن البکر، و بویژه در دوران رهبری مستقیم صدام حسین، سوسیالیزم استالینی با ناسیونالیزم عربی به فاشیسم گراییده آمیخته شد و محیطی دهشت‌انگیز در داخل عراق و در روابط با همسایگان آن کشور آفرید. از سوی دیگر، از آنجا که دشمنی با اسرائیل مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده رهبری در دنیای عرب در نیمه دوم سده بیستم شمرده می‌شد، رقیبان عربی عراق همانند مصر به رهبری عبدالناصر و سوریه به رهبری حافظ اسد، گوی سبقت را از عراق ربودند. این وضع پیشتر ناشی از شرایط جغرافیایی حاکم بر کشمکش‌های عربی-اسرائیلی بود. از آنجا که مصر و سوریه در همسایگی اسرائیل قرار داشتند امکان مبارزه در خط مقدم با اسرائیل را به دست آوردند. در اندیشه چاره کار، حکومت بعثی عراق تصمیم گرفت «دشمن مشترک» تازه‌ای برای عربان بیابد به گونه‌ای که در مبارزات عربی با آن تنها عراق در خط مقدم قرار گیرد و بدین سان به رهبری دنیای عرب برسد. از این رو حکومت بعثی عراق پیوندهای برادری میان دو ملت ایران و عراق را نادیده گرفت، ایرانیان را «بدتر از اسرائیل» معرفی کرد و با این کشور وارد جنگ تبلیغاتی گسترده‌ای شد. این جنگ تبلیغاتی، تجدید احساسات کهن ضد ایرانی میان عربان و دشمنی حتی با نام و فرهنگ فارسی را هدف داشت چنان که صدها میلیون دلار صرف تلاش برای تغییر نام خلیج فارس شد.

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و اعلام سیاست جمهوری اسلامی در پشتیبانی همه‌جانبه از عربان برای احقاق حقوق مردم فلسطین نه تنها بعث عراق را از ادامه دادن این دشمنی‌های بی‌مورد و خانمان برانداز باز نداشت، که بهانه تازه‌ای به دست صدام حسین داد تا در مقام «خالد بن ولید» کمر به تجدید «قادسیه» بندد و برای نجات عرب از امواج اسلام انقلابی به حرکت درآمده در ایران و فراهم

آوردن رضایت خاطر ایالات متحده و اسرائیل که انقلاب اسلامی ایران را خطری بزرگ برای ثبات و امنیت منطقه و جهان قلمداد کرده بودند، جنگ هشت ساله‌ای را به دو ملت ایران و عراق تحمیل کرد؛ دو ملتی که پیوندهای مذهبی، قومی، فرهنگی و تاریخی میان آنها برادری را بیش از همه در منطقه حکم می‌کند؛ دو ملتی که دست کم دو هزار سال از تاریخ سه هزار ساله گذشته را با هم در ساختارهای سیاسی هخامنشی، اشکانی، ساسانی، خلافت اسلامی و حکومت‌های فارسی و ترکی و عربی پس از اسلام و در امپراتوری صفوی، هموطن و هم‌سرنوشت بوده‌اند.

صدام حسین توانست شرق و غرب را در این جنگ به یاری گیرد و عربان نیز گذشته از صد میلیارد دلار، با دادن سرباز و اسلحه، در این جنگ به روی ایران شمشیر کشیدند و ایرانیان را بر آن داشتند تا بزرگترین حماسه از غیرت ملی را در تاریخ بشر خلق کنند و با پس راندن نیروهای اهریمنی، صدام حسین و حامیان منطقه‌ای و جهانش را در عمل شکست دهند؛ شکستی که دو جنگ خانمان‌سوز دیگر برای مردم عراق به بار آورد و آغازی شد برای پایان گرفتن بعث بغداد. برخلاف شکست عملی در این جنگ، صدام حسین «پیروزی» بر ایران را جشن گرفت و ساختن طاق پیروزی به گونه دو شمشیر به هم آمده در بغداد را فرمان داد و از عربان خواست تا با دادن کویت به وی، مزدزحماتش را در از میان بردن خطرات ناشی از انقلاب اسلامی ایران پرداخت کنند. با بی‌پاسخ ماندن این درخواست چون آمیز، صدام حسین به کویت حمله برد و آن کشور را اشغال کرد. این اقدام و واکنش کوبنده جهان به آن، شوربختی دوازده ساله‌ای برای مردم عراق تضمین کرد و استمرار ناپخردی‌ها و یاغی‌گری‌ها، جنگ سوم و نهایی و نابودی رژیم بعثی را قطعی ساخت.

این جنگ نه تنها مردم عراق را از چنگال رژیم مخوف‌رهایی بخشیده است، بلکه مهر پایان بر ساختار سیاسی مسأله‌ساز ۸۰ ساله حکومت اقلیت بر اکثریت در عراق زده و زمینه‌هایی فراهم آورده است که هم یکپارچگی ملی و سرزمینی عراق محفوظ بماند و هم قدرت با مشارکت فعال اقلیت، به اکثریت منتقل شود. برخوردار شدن

○ نخست‌وزیر بریتانیا در پی گیری يك هدف اساسی، دست به تلاشی گسترده زده است. او می‌خواهد شرایطی پیش آورد که بریتانیا بتواند در اتحاد تنگاتنگ با ایالات متحده، نظام تازه‌ای را در جهان واقعیت دهد که ایالات متحده در مقام بازوی قدرت، و بریتانیا (یا نخست‌وزیر بریتانیا)، در مقام «مغز متفکر» آن عمل کنند.

ملّت عراق از حکومتی ملی و مردم‌سالار، بزرگترین دستاورد این ملّت در تاریخ کشورشان خواهد بود.

ایران برنده طبیعی و بازنده سیاسی

ماجرای

در بررسی و مطالعه وضع ایران در قبال بحران عراق، نگارنده در چند مصاحبه با رسانه‌های ایرانی و بین‌المللی در پاییز و زمستان سال گذشته پنج مورد زیر را قاطعانه متذکر شد:

- حمله نظامی ایالات متّحده به عراق حتمی است؛

- این حمله در بهار سال ۱۳۸۲ صورت خواهد گرفت؛

- سقوط رژیم بعثی عراق قطعی است؛

- حمله نظامی به ایران از دستور کار ایالات متّحده خارج شده است؛

- سقوط صدام حسین به سود ایران خواهد بود.

در هر پنج مورد استحکام بحث مستگی بر مطالعه واقع‌گرایانه دگرگونی‌های بنیادین در رویکردهای بنیادین ایالات متّحده بود و این که زمینه‌ها و علل صدور قطعنامه ۱۴۴۱ سازمان ملل متّحد ناشی از مکانیزم سیاسی تازه‌ای بوده که بریتانیا ابتکار عملش را به دست گرفته و این دگرگونی خود به خود استراتژی اولیه آمریکا مبنی بر گسترش دامنه عملیات نظامی به ایران و کشورهای دیگر را تغییر داده و ایران را از فهرست اهداف حمله و عملیات نظامی خودسرانه آمریکا خارج کرده است. بررسی علمی و همه‌جانبه رویدادها، علی‌الاصول می‌بایست ایران را به اتخاذ سیاستی تشویق کند متشکل از دو پیکر «مخالفت با حمله نظامی خودسرانه کشوری به کشور دیگر برای تغییر دادن رژیم آن» و «بی‌طرفی در قبال برخورد نظامی میان دو نیرویی که به یک اندازه با ایران دشمنی داشته‌اند».

نظام جمهوری اسلامی در سیاست‌های کلان و رسمی، ضمن اعلام مخالفت جدی با حمله نظامی ایالات متّحده به عراق، بی‌طرفی کامل در برخوردهای نظامی را رسماً اعلام کرد و تا پایان ماجرا نیز به این سیاست سنجیده، درست و عملگرا وفادار ماند. در مقابل، برخی کسان بر پایه

احساسات ناپخته، که رژیم بعثی رارژیمی اسلامی فرض کرده و حمله به آن را حمله به جهان اسلام می‌شمردند، برخلاف این حقیقت که بر نامه احتمالی حمله نظامی ایالات متّحده به ایران بطور کلی از میان رفته بود، کوشیدند با تفسیرهایی بر سیاست اعلام شده بی‌طرفی، چون «حلّ مسالمت‌آمیز بحران» و «سیاست آشتی ملی»، ایران را با آن رژیم همدستان و در سرنوشتش شریک کنند. اما رهبری نظام با هوشیاری تمام ضمن اعلام مخالفت قاطع با حمله نظامی ایالات متّحده به عراق، نه تنها کلامی در حمایت از رژیم بعثی بر زبان نیاورد، بلکه از پذیرفتن وزیر خارجه صدام حسین در سفری که به عمد در هفته دفاع مقدّس ترتیب یافته بود خودداری ورزید. این سیاست مورد احترام جامعه جهانی قرار گرفت و حتی عاملان حمله نظامی به عراق را نیز وادار به تأیید کرد.

سخنگوی وزارت امور خارجه دولت آقای خاتمی در سخنانی که از سوی خببرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) در چهارم اردیبهشت ۱۳۸۲ منتشر شد، درباره اظهارات جک استرو وزیر خارجه بریتانیا مبنی بر تأیید روند همکاری ایران در بحران عراق تأکید کرد که «... از دید انگلیسی‌ها، همکاری نکردن با عراق، همکاری بود». مسلم است که وزیر خارجه بریتانیا همانند دیگر ناظران بین‌المللی، درستی سیاست بی‌طرفی کامل ایران را تأیید کرده است. در غیر این صورت، اگر قصد بر این باشد که گفته وزیر خارجه بریتانیا بعنوان تأییدی بر برخی گرایش‌های توجیه‌ناشدنی وزارت امور خارجه معرفی شود، باید یادآور شد که تشخیص درست یا نادرست بودن رویکردهایی چون پیشنهاد حلّ مسالمت‌آمیز بحران عراق و طرح سیاست آشتی ملی به سود صدام حسین، با دولت بریتانیا نیست، بلکه با ملّت ایران است.

از موارد پراهمیتی که در جریان بحران عراق در ایران خودنمایی کرد، فقر شدید در زمینه تجزیه و تحلیل واقع‌گرایانه مسائل و شناخت اصول شکل‌گیرنده در دنیای ژئوپولیتیک نو بود. دامنه تجزیه و تحلیل‌های علمی و آگاهانه مسائل مربوط به بحرانی به این عظمت در همسایگی کشور که نزدیک یک سال به درازا کشید، محدود بود به

○ در اوج پیروزی نظامی آمریکا و انگلیس در عراق، وزیرانگلیسی از کمک همگان به بازسازی عراق همزمان با پرداخت غرامتهای جنگی عقب افتاده عراق به ایران سخن گفت. این اظهارات عدالت‌خواهانه، جرج دبلیو بوش را تشویق کرد که اعلام نماید فرانسه، روسیه و آلمان بهتر است میلیاردها دلار طلب خود از صدام حسین را از خود او دریافت کنند و وزیران کابینه‌اش نیز سخن از لزوم جبران خسارات جنگی عراق به ایران به میان آوردند.

فرانوا ن نصیب ایران کرد:

۱- دگرگون شدن رویکردهای آمریکایی از صدور قطعنامه ۱۴۴۱، احتمال هرگونه حمله نظامی خودسرانه به ایران را در آینده قابل پیش بینی از میان برد.

۲- با سرنگون شدن حکومت بعثی در عراق، چهل سال تشنج و جنگ که امنیت سرزمین های باختری ایران و گاه امنیت سراسر ایران را مختل کرده بود و می توانست برای دوران درازی در آینده نیز ادامه یابد، به پایان رسید.

۳- هرگونه رژیمی که با شرکت همه گروه های ملی عراقی قدرت را به دست گیرد، نیازمند همکاری رضایت آمیز همه آن گروه ها خواهد بود و با توجه به پیوندهای استواری که بیشتر این گروه ها با ایران دارند، همانند هر رژیم فراگیر که در افغانستان حکومت کند، پایبند دوستی و همکاری با ایران خواهد شد.

۴- سیاستمداران در ایالات متحده و بریتانیا خواهان جبران خسارات جنگی عراق به ایران شده اند و این، نوید دهنده احقاق حقوق ایران در همه مسائل باقی مانده از جنگ تحمیلی است.

۵- با سقوط رژیم بعثی و ماجراجویی هایش که به سود اسرائیل بود، اسرائیل از این بحران زیان دید و جدی شدن ایده تشکیل کشور فلسطین مانع عمده ای در برابر توسعه طلبی های صهیونیستی پدید می آورد و خواسته دیزینه جمهوری اسلامی ایران را در خاورمیانه برآورده خواهد ساخت.

۶- با سقوط رژیم بعثی عراق، یک عامل بسیار مهم سوء تفاهم و تفرقه میان ایران و دنیای عرب از میان رفته است و باید منتظر افزایش تفاهم و همکاری های سودمند میان ایران و همسایگان عربش و دیگر عربان بود.

۷- گروه تروریستی دشمن جمهوری اسلامی که در پناه رژیم بعثی می زیست، با سرنگون شدن صدام، مهار شده و به احتمال زیاد از میان خواهد رفت (شایعاتی که حکایت از استقرار مجدد بخشی از این گروه در ورای مرزهای ایران دارد، اگر درست باشد، بدین معنی است که استفاده صدام حسینی از این بازچه ها در برابر احساس گرایی که در سیاست خارجی ایران در اوج بحران به دنبال «آشتی ملی» در عراق بود، بار دیگر مورد توجه

بحث هایی که دو یاسه تن از دانشگاهیان سرشناس ایرانی در مطبوعات مطرح کردند (برای نمونه نگاه کنید به نوشته های متین و آگاهانه آقای دکتر محمد قرآزولو در اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۸۵-۱۸۶، بهمن و اسفند ۱۳۸۱). در مقابل، تلاش برای خاموش کردن برخی صداهای گاهگاه معدود آشنایان با محیط تازه و شکل گیرنده ژئوپولیتیک جهانی، سبب تشویق کسانی شد که اسب سرکش خیال را در میدان نظریه پردازی ها رها کردند و با انبوه ساختن افسانه پردازی ها به جای تجزیه و تحلیل واقع گرایانه و علمی مسائل، و پی گیری افسانه های منفی در روند تصمیم گیری های دستگاه دیپلماسی، منافع ملی کشور را با خطری جدی مواجه کردند. سیر تحولات به ما می گوید که این فقر کشنده و یافتن راه های چاره برای آن باید جدی گرفته شود.

با وجود روشن شدن این حقیقت که کنش ها و واکنش ها میان عناصر اثرگذار بر بحران عراق و قطب های سیاسی درگیر در بحران، هرگونه حمله نظامی به ایران را از دستور کار خارج کرده است (مصاحبه با پیروز مجتهدزاده-روزنامه انتخاب، ۲۳ تا ۲۶ آبان ۱۳۸۱)، عده ای با پی گیری برخی تفسیرهای غیر علمی و از سر احساسات، بر آن شدند که سیاست برخی مراجع ایرانی در گردهم آوردن گروه های مخالف عراقی در تهران برای شالودر بیزی نظام حکومتی آینده عراق و برقراری همکاری های سازنده میان ایران و این گروه ها و دیگر سیاست های اثرگذار بر سر نوشت عراق را مستوقف کنند، گفته ها و نوشته های ناظران دانشگاهی منتقد را در رسانه های کشور سانسور کنند و برای خفه کردن صدای منادیان انتقاد علمی و سازنده و مدافع منافع ملی کشور، به حربه «تهمت و تهدید» و «ترور شخصیت» از طریق برخی نشریات متوسل شوند.

با همه این احوال، باید گفت از آنجا که خدای ایران، به حقیقت نگهبان این کشور است، مخالفت قاطع با حمله نظامی خودسرانه به عراق و اعلام بی طرفی کامل در برابر طرف های درگیر، نه تنها خطرات احتمالی را از ایران دور کرد و بر حرمت نقش آفرینی سیاسی ایران در منطقه افزود، بلکه اوضاع روندی یافت که به گونه ای طبیعی سود

○ حاکمان عرب عراق
در رقابت های سیاسی و
قدرتی با مصر، سوریه،
عربستان و... تمدن های
سومری، کلدانی و بابلی را
تمدن های عربی فرض
کرده و خود را وارثان برحق
آن تمدن ها و خلافت
عبّاسی، و عراق را مهمترین
کشور عربی قلمداد
می کردند.

قرار گرفته است).

تشتت و بحران در روابط مسلمانان و عربان برای چهار دهه بهترین فرصت‌ها را برای پیشبرد اهداف اسرائیل فراهم می‌کرد، و از سوی دیگر سقوط آن رژیم به بهای جدی شدن وعده آمریکا در مورد تأسیس کشور فلسطین واقعیت یافته است که برای صهیونیسم کشنده خواهد بود. در واکنش به چنین شرایطی، اسرائیل همه توان خود را به کار خواهد گرفت تا بار دیگر سنگینی «فشار سیاسی» و آتش «جنگ تبلیغاتی» ایالات متحده را متوجه جمهوری اسلامی ایران کند: تنها کشور اسلامی که با اسرائیل و صهیونیسم درگیر جنگ ایدئولوژیک است.

۵. ادامه یافتن بحران عراق و مخالفت‌ها و اعتراض‌ها با اشغال عراق و عدم موفقیت واشینگتن در سرو سامان دادن به اوضاع عراق و انتقال قدرت به مردم آن کشور، آمریکا را نیازمند منحرف کردن افکار عمومی بین‌المللی از اوضاع عراق می‌سازد. گسترش حملات تبلیغاتی بر ضد جمهوری اسلامی می‌تواند در این راستا سخت مؤثر افتد تا هم از اسرائیل دلجویی شده باشد و هم توجه عمومی از عراق به ایران معطوف گردد.

۶. در راه اصلاح روابط دیپلماتیک با ایالات متحده مشکلات به مراتب بیشتر از آن است که در ایران تصور می‌شود. برخلاف گمان عمومی در ایران، مشکل روابط ایران و ایالات متحده، مشکل ایران نیست، بلکه اساساً مشکل آمریکاست. مهمترین دلیل تصور نادرست یاد شده، نمایش گاهگاه علاقه وزارت خارجه ایالات متحده به ترمیم روابط با ایران با استفاده از دلائل‌های مقیم نیویورک است. بارها در عمل ثابت شده است که هر گاه این اقدامات وزارت خارجه ایالات متحده به نظر کنگره و اعضای راست‌گرای افراطی دولت در آن کشور می‌رسد، متوقف می‌شود. مؤثرترین عوامل در این زمینه، لابی یهودی، اکثریت اعضای کنگره، راست‌گرایان افراطی جمع آمده در وزارت دفاع چون رامسفلد و وولفرتیز، و عوامل راست‌گرای افراطی طرفدار اسرائیل در کاخ سفید، مانند کندلیزاریس و دیک‌چنی هستند که هیچ‌گاه کمترین نشانه‌ای از علاقه به ترمیم روابط با ایران نشان نداده و پیوسته کوشیده‌اند همه راه‌های بهبود روابط ایالات متحده با جمهوری اسلامی ایران را

در برابر این سودهای طبیعی، زیان‌هایی سیاسی نیز متوجه جمهوری اسلامی ایران شده است که می‌تواند به گونه زیر دسته‌بندی شود:

۱- نقش آفرینی‌های منفی حکومت بعثی در عراق سبب شده بود که توجه ایالات متحده در سال‌های اخیر بر عراق متمرکز گردد و خود به خود شرایطی پیش آمده بود که رژیم صدام حسین سپر بلای جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌آمد. با از میان رفتن آن رژیم، جمهوری اسلامی ایران اکنون می‌تواند آماج حملات سیاسی متمرکز ایالات متحده شود.

۲- کشورهای چون فرانسه و روسیه که از بازندگان سیاسی در بحران عراق هستند، برای ترمیم روابط خود با ایالات متحده و معاف شدن از تنبیهات مالی و اقتصادی، و برای بهبود موقعیت جهانی خود در دوران پس از بحران عراق، به آسانی دوستانی چون جمهوری اسلامی ایران را به ایالات متحده خواهند فروخت؛ به این دلیل که این راه را آسان‌ترین و نزدیک‌ترین راه برای به دست آوردن دل ایالات متحده خواهند دید. روسیه بی‌درنگ پس از سقوط رژیم بعثی در عراق، سخن از «نگرانی نسبت به برنامه‌های اتمی ایران» به میان آورد. این موضع با علم به علاقه ویژه ایالات متحده و اسرائیل به گسترش جنگ تبلیغاتی بر ضد جمهوری اسلامی ایران در این زمینه، گرفته شده است.

۳- فرانسه و روسیه ممکن است در درازمدت از دید ژئوپولیتیک مصلحت خود را در دوستی با ایران ببینند تا در برابر وزنه سنگین ایالات متحده در نظام جهانی تک‌قطبی شرایط بهتری برای خود دست و پا کنند، ولی در دوران شکست سیاسی ناشی از بازی نادرستشان در بحران عراق، چاره‌ای ندارند جز قربانی کردن دوست کنونی و متحد احتمالی خود در آینده برای جلب خوشنودی واشینگتن. جلوتر اشاره شد که تاریخ نشان می‌دهد اروپا به همان سرعت و آسانی که از ایالات متحده جدا می‌شود، می‌تواند با آن قدرت در مسائل جهانی همراه شود.

۴- اسرائیل در بحران عراق از بازندگان اصلی شمرده می‌شود، چون از یک سو رژیم‌های رادیکال کشورهای مسلمان از دست داده است که با ایجاد

○ با بازگشت بعث به قدرت در نتیجه کودتای ۱۹۶۸ به رهبری حسن البکر، و بویژه در دوران رهبری مستقیم صدام حسین، سوسیالیسم استالینی با ناسیونالیسم عربی به فاشیسم گراییده آمیخته شد و محیطی دهشت‌انگیز در داخل عراق و در روابط با همسایگان آن کشور آفرید.

۴۰ سال گذشته بر ضد ایران تدارك دیده و دامن زده بودند و سایه سنگینی از بدبینی بر فضای روابط ایران و برخی عربان افکنده است.

ب - بازندگان اصلی جنگ

۱- رژیم بعثی صدام حسین

بی تردید رژیم بعثی صدام حسین بزرگترین بازنده بحران و جنگ عراق بوده است. این رژیم، بی خبر از تحولات بزرگ در عالم سیاست و با پیروی از سیاست‌هایی که به گذشته بسیار دور تعلق داشت، در نهایت نابخردی قدم به راهی گذاشت که پایان مفتضحانه آن از مدت‌ها پیش قابل پیش‌بینی بود. درك نادرست از جهان سیاسی دگرگون شده و نابخردی شگفت‌انگیزی که در برخورد با بحران نشان داده شد، از جمله نمایش مسخره و بی‌دلیل برخورداری از سلاح‌های کشتار جمعی، سقوط رژیم صدام را حتمی ساخت.

دست کم دو دهه بود که دنیای سیاسی بعث بغداد سپری شده بود و سردمداران آن رژیم همانند طارق عزیز که آن همه ادعای دانایی داشت درك نکردند که دوام چنان رژیمی تنها می‌تواند در تطوّر ساختاری و سیاسی آن برای تطبیق یافتن با جهان دگرگون شده سیاسی و ژئوپولیتیک کنونی جست‌وجو شود. به جای خرد و خردورزی، بعث بغداد که جز ستیزه‌جویی با ملت عراق و همسایگان و دیگر ملتهای جهان درك دیگری از سیاست نداشت، ترجیح داد تا روز آخر نمایش‌های مسخره و چندانش آورش را برای فریب عوام ادامه دهد. در حالی که جهان دیجیتال شده اطلاع‌رسانی، پوشالی بودن رژیم و سقوط سریع آن را پیش چشم همگان ترسیم می‌کرد و در حالی که تانک‌های آمریکایی خیابان‌های بغداد را یکی پس از دیگری فتح می‌کردند، وزیر اطلاعات رژیم بعث، دلفکوار، در نمایشی که عراق شرم بر جبین مردم سراسر منطقه می‌نشانده، تا آخرین لحظه سقوط، از نابودی ارتش مهاجم و فتح آمریکا و... سخن می‌گفت. نتیجه آن همه کژاندیشی‌ها و کژرفتاری‌ها آن بود که رژیم بعث به گوری کشانده شد که از مدت‌ها پیش به دست خود و برای خود کنده بود.

مسئود کنند. به این ترتیب، آشکار است که مسأله روابط ایران و ایالات متّحده یکسره بستگی به چگونگی برخورد جمهوری اسلامی ایران با مسائل مربوط به اسرائیل و فلسطین پیدا می‌کند.

در مورد آینده عراق، با توجه به پیوندهای مستحکم قومی و فرهنگی بیش از هشتاد درصد مردم عراق با ایران و نیز اهمیت و حساسیت روابط عراق و ایران از دید استراتژیک و امنیتی و آثار آن بر امنیت منطقه و جهان، ایالات متّحده نمی‌تواند ایران را از ظنرات بر چگونگی انتقال قدرت به مردم و شکل‌گیری ساختار سیاسی آینده در عراق بازدارد. در این رهگنر، همان‌گونه که شماری از دولتمردان ایالات متّحده و بریتانیا به درستی تشخیص داده‌اند، باید در شرایط مساعد و با تشویق و یاری نیروهای غربی و شرقی و عربی به مسأله حقوق پایمال شده ایران در رابطه با جنگ هشت ساله تحمیلی عربی، به گونه جدی رسیدگی شود. در این راستا، اصولی که باید مورد توجه قرار گیرد عبارت است از:

۱- باز میان رفتن رژیم بعثی (عامل اصلی تجاوز) مسأله عنبرخواهی رسمی از ملت ایران و وضع تازه‌ای پیدامی‌کند. در وضع جدید، این عنبرخواهی می‌تواند با انهدام طاق باصطلاح پیروزی صدام حسین که به گونه دو شمشیر به هم آمده در بغداد ساخته شده است، و تخریب مجسمه افسران تجاوز کار رژیم بعثی که در جنگ کشته شده‌اند، مجسمه‌هایی که به خواسته تجاوز کاران بعثی انگشت «آتهام» را به سوی ایران دراز کرده‌اند، صورت گیرد.

۲- پرداخت تمام و کمال خسارات جنگی ایران، در شرایط مطلوب که به ملت عراق فشار زیادی نیاید، به همان گونه که در بررسی‌های سازمان ملل متحد پیش‌بینی شده و در مورد کویت اجرایی شود.

۳- مبادله دقیق، کامل و نهایی همه اسیران و اجساد همه شهدای جنگی ایران.

۴- بازگشت رسمی دو کشور به مرزهای رسمی و قانونی تعیین شده در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر.

۵- از میان بردن هر گونه آثار جنگ تبلیغاتی نژادپرستانه که نژادپرستان تحمیل شده بر عراق در

○ حکومت بعثی عراق

پیوندهای برادری میان دو ملت ایران و عراق را نادیده گرفت، ایرانیان را «بدتر از اسرائیل» معرفی کرد و با این کشور وارد جنگ تبلیغاتی گسترده‌ای شد. این جنگ تبلیغاتی، تجدید احساسات کهن ضد ایرانی میان عربان و دشمنی حتی با نام و فرهنگ فارسی را هدف داشت چنان که صدها میلیون دلار صرف تلاش برای تغییر نام خلیج فارس شد.

تمدید زمان بازرسی تا ۴۵ روز دیگر از سوی فرانسه و روسیه تنها می‌تواند به این منظور باشد که عملیات تافصل گرمای طاقت فرسای عراق به تأخیر افتد و غیرممکن شود و در نتیجه فرانسه و روسیه بتوانند راه دیگری برای نجات صدام حسین و رژیم او پیدا کنند. ایالات متحده و بریتانیا با نیات واقعی فرانسه و روسیه آشنایی داشتند و می‌دانستند که این دو کشور و نیز آلمان میلیارد دلار از حکومت صدام طلبکارند و این طلب را تنها می‌توانند از همان رژیم دریافت کنند. فرانسه، روسیه و آلمان عراقی صدام حسین را بهترین بازار اسلحه خود می‌شناختند و خواهان حفظ این بازار بودند. بیشتر مواد تسلیحات شیمیایی و میکروبی عراق از آلمان خریداری شده بود. البته همگان می‌دانند که ایالات متحده و بریتانیا پایه پای روسیه، فرانسه و آلمان، رژیم صدام حسین را در تجاوزش به ایران مسلح ساخته بودند. اما وضع فرانسه، حتی در همان شرایط نیز تفاوتی اساسی با دیگران داشت. درحالی که مقررات بین‌المللی هر دو طرف درگیر جنگ (ایران و عراق) را مضمول تحریم رسمی تسلیحاتی کرده بود، همه این قدرت‌های شرقی و غربی و عربان پنهانی و غیررسمی جنگ افزار و پول و سرباز و اطلاعات در اختیار صدام حسین می‌گذاشتند ولی ایران بی‌بهره از هر گونه کمک خارجی و سلاح‌های تازه توانست به نیروی ایمان دینی و میهن‌خواهی مردمانش، همه آنها را شکست دهد. فرانسه در آن میان تنها کشوری بود که تصمیم گرفت همه مقررات بین‌المللی را به سود صدام حسین بشکند و بمب افکن‌های مدرن سوپر اتاندلر Super Etan-dard و موشک‌های پیشرفته اکزوسه Exocet خود را به گونه رسمی و آشکار در اختیار عراق گذارد، و این کار با وجود تهدیدهای بی‌دری رئیس‌جمهور وقت ایران دایر بر این که تحویل این سلاح‌های فرانسوی به عراق، ایران را وادار به بستن تنگه هرمز خواهد کرد، صورت گرفت. این پیشینه تاریخی نشان دهنده اهمیت فوق‌العاده‌ای است که فرانسه و روسیه به عراق صدام حسین بعنوان بهترین بازار سلاح‌های خود می‌دادند.

از همه بالاتر، فرانسه و روسیه عراقی صدام حسین را تنها جای پای خود در منطقه خلیج فارس

فرانسه، آلمان و روسیه از آغاز بحران، دست به مخالفت جدی با تهاجم نظامی غیر قانونی ایالات متحده به عراق زدند که نه تنها با گسترش سریع مخالفت‌های جهانی هماهنگی داشت، بلکه تا اندازه زیادی آنها را تشویق می‌کرد. بی‌گیری این‌گونه مخالفت‌ها و اعتراض‌ها اثر ژرفی در بیدار کردن افکار عمومی بین‌المللی و هدایت آن بر ضد زورگویی‌ها و جلوگیری از بروز ژئوپولیتیک پسا مدرن مورد نظر واشینگتن داشت؛ ژئوپولیتیک که جز نظام تک‌قطبی و دیکتاتوری جهانی ایالات متحده معنی دیگری نمی‌تواند داشته باشد. با اوج‌گیری بحران، سران سه کشور فرانسه، روسیه و آلمان تلاش‌های سیاسی دولت‌های خود را هماهنگ کردند و در عمل «محور سیاسی» نیرومندی برای ایستادگی در برابر زورگویی‌های ژئوپولیتیک-ژئواستراتژیک جدید ایالات متحده که از سوی بریتانیا پشتیبانی می‌شد، به وجود آوردند. اگر این تلاش‌ها صمیمانه بود و بر اساس اعتقاد راستین به دفاع از اصول حاکم بر روابط بین‌الملل و حفظ صلح و امنیت جهانی پی‌گیری می‌شد، می‌توانست جهان سیاسی تازه‌ای بنا نهاد که در رقابتی فکری-فلسفی، راهی نیکو، عملی و نجات‌بخش فراروی جهانیان گذارد. اما هر سه کشور، بویژه روسیه و فرانسه بی‌اخلاصی را آسان به نمایش گذاشتند و در اوج مخالفت و رزی‌هایی که احترام فراوانی جلب کرده بود، در عمل، به حمایت از صدام حسین و رژیم او پرداختند. در گرماگرم جدل بر سر لزوم یا عدم لزوم صدور قطعنامه‌ای تازه از سوی سازمان ملل متحد، فرانسه و روسیه تلاش کردند که مدت مأموریت بازرسان بین‌المللی در عراق ۴۵ روز تمدید شود. خود بازرسان نیز با اعلام این که رژیم عراق «علایمی» از همکاری نشان داده است، این موضع را تقویت کردند. اما این بحث برای محور آمریکا-انگلیس قابل قبول نبود و استدلال می‌کردند که دوازده سال فرصت و ۱۷ قطعنامه سازمان ملل، صدام حسین را وادار به همکاری در این زمینه نکرده است. از سوی دیگر، با توجه به این که در بحران جاری نیز رژیم بعثی دست کم سه ماه وقت تلف کرده است، تقاضای

○ این جنگ نه تنها مردم عراق را از چنگال رژیم مخوف‌رهایی بخشیده است، بلکه مهر پایان بر ساختار سیاسی مسأله‌ساز ۸۰ ساله حکومت اقلیت بر اکثریت در عراق زده و زمینه‌هایی فراهم آورده است که هم یکپارچگی ملی و سرزمینی عراق محفوظ بماند و هم قدرت با مشارکت فعال اقلیت، به اکثریت منتقل شود. بر خوردار شدن ملت عراق از حکومتی ملی و مردم‌سالار، بزرگترین دستاورد این ملت در تاریخ کشورشان خواهد بود.

که در ژنوبولیتیک جهانی سده بیست و یکم اهمیت و حساسیت ویژه‌ای خواهد داشت می‌دانستند و آگاه بودند که سقوط این رژیم، تنها جای پای آنها را نیز به ایالات متحده و بریتانیا خواهد داد.

نگارنده در نامه‌ای که به رئیس جمهور فرانسه نوشت (شبکه خبری پیوند Payvand News Network = ۵ مارس ۲۰۰۳)، نفس مخالفت‌ورزی‌های فرانسه با زورگویی‌های آمریکا و نظام تازه جهانی آمریکایی را مورد تحسین قرار داد، ولی از ژاک شیراک پرسید در کنار این مخالفت‌ورزی‌های تحسین برانگیز، چه برنامه‌ای برای نجات ملت عراق از یوغ رژیم بعثی دارد؟ فرانسه در عمل نشان داد که به سرنوشت ملت عراق توجهی ندارد و تا آنجا پیش رفت که آشکارا صدام حسین را در رسانه‌های خود «مظلوم» قلمداد کرد. دولت فرانسه در زمینه خلع سلاح عراق، چندبار آشکارا هشدار داد که هر قطعنامه‌ای را که شامل «اولتیماتوم» به دولت عراق باشد، نخواهد پذیرفت. روسیه در مقطع خاصی از بحران حاضر شد، بر پایه شیوه دیرینه دوست‌فروشی در قبال نقدینه، حکومت عراق را به بهای سنگینی بفروشد ولی ایالات متحده برای نخستین بار تصمیم گرفت زیر بار این گونه «تجارت» نرود. فرانسه در آخرین روزها، هنگامی که تلاش گسترده بریتانیا برای صدور قطعنامه جدید به لوج رسیده بود و می‌توانست با رأی اکثریت در شورای امنیت به نتیجه‌ای برسد، تصمیم گرفت نخست‌وزیر بریتانیا را از این موفقیت محروم کند. ژاک شیراک شخصاً در مصاحبه مطبوعاتی که سه روز پیش از آغاز جنگ در روز اول فروردین ۱۳۸۲ در کاخ الیزه ترتیب داد، بی‌پرده گفت «دولت من هر گونه قطعنامه‌ای را تو خواهد کرد». اعلام تصمیم به تو کردن «هر گونه قطعنامه»، سیاست فرانسه در حمایت از رژیم بعث عراق را آشکار ساخت و به کشمکش‌های سیاسی برای قانونی کردن جنگ پایان داد و عملیات جنگی را تسریع کرد.

هدف ژاک شیراک از این اقدام منزوی کردن ایالات متحده و بریتانیا در آن کشمکش‌ها بود، ولی توجه نکرد که تصمیم واشینگتن قاطع، و بروز جنگ حتمی است. وی که در رقابت با نخست‌وزیر بریتانیا بود و می‌دید ایالات متحده

بارها رسماً اعلام کرده است که نیازی به سازمان ملل متحد و قطعنامه‌هایش ندارد و تنها به خاطر نخست‌وزیر بریتانیا خود را معطل این گونه مطالب کرده است، در حقیقت می‌خواست سیاست انگلیس با هدف قانونی کردن حمله آمریکا به عراق را ناکام کند و رژیم بعثی را نجات دهد. در عمل، کاری که ژاک شیراک کرد، خدمت بزرگی بود به استراتژی آمریکا برای دست زدن به جنگی غیرقانونی بر ضد عراق به منظور شکستن همه مقررات دوران مدرن و واقعیت بخشیدن به ژنوبولیتیک پسا مدرن مورد نظر خود که عبارت است از دیکتاتوری آمریکا، چنان که گفته و خواسته ایالات متحده در زندگی سیاسی جهان آینده «قانون» باشد. با این حال، به گمان نمی‌رسد که انتقام‌جویان راست‌گرای افراطی در واشینگتن مخالفت‌ها و حمایت عملی و آشکار فرانسه از حکومت بعثی عراق را فراموش کنند. کنگره ایالات متحده در فرای پیروزی آمریکا در جنگ عراق، به موجب مصوبه‌ای از دولت خواست از دادن امتیازها و قراردادهای مربوط به بازسازی عراق به شرکت‌های فرانسوی، روسی و آلمانی خودداری کند. با توجه به این حقیقت که این امتیازها و قراردادها در حقیقت «غنائیم جنگی» شمرده می‌شود، هر سه دولت فرانسه، روسیه و آلمان حتی حفظ ظاهر را هم نکردند و زبان به اعتراض گشودند و بر سر سهم خود از غنائیم جنگی با واشینگتن و لندن به مشاجره پرداختند. دولت آمریکا نه تنها رسماً اعلام کرد که فرانسه، روسیه و آلمان را از غنائیم محروم کرده و از دادن قراردادهای مربوط به بازسازی عراق به این سه کشور جلوگیری خواهد کرد، بلکه جرج دبلیو بوش شخصاً خطاب به فرانسه، روسیه و آلمان گفت که «بروندو طلب خود را از صدام حسین بگیرند».

برخلاف این رفتار ایالات متحده، بریتانیا بر خوردی عملگرا در این تحولات نشان داد که قابل بررسی است. کمتر از ۲۴ ساعت پس از فرو افتادن مجسمه صدام حسین در بغداد به نشانه فروپاشی رژیم بعث در عراق و اعلام پیروزی نظامی آمریکا و انگلیس در آن کشور، نخست‌وزیر بریتانیا در پارلمان آن کشور گفت: «اکنون که این پیروزی به دست آمده است، حفظ صلح و امنیت جهانی

○ بررسی علمی و همه‌جانبه رویدادها، علی‌الاصول می‌بایست ایران را به اتخاذ سیاستی تشویق کند متشکل از دو پیکر «مخالفت با حمله نظامی خودسرانه کشوری به کشور دیگر برای تغییر دادن رژیم آن» و «بی‌طرفی در قبال برخورد نظامی میان دو نیرویی که به یک اندازه با ایران دشمنی داشته‌اند».

واشینگتن در جریان بحران عراق.

روسیه که سود اقتصادی و استراتژیک فراوان از راه همکاری با ایران در ساختن نیروگاه اتمی بوشهر برده است، سال گذشته درخواست کرد که شش نیروگاه اتمی دیگر نیز برای ایران بسازد. برخی از ما دانشگاهیان ایرانی بارها و بارها هشدار دادیم که روسیه نه تنها از همکاری اتمی با ایران و بویژه از راه طولانی کردن زمان اجرای پروژه‌های مورد نظر سود فراوان می‌برد، بلکه فرصت مغفتمی برای بازی سیاسی با ایالات متحده و اخذی از آن قدرت به دست می‌آورد. یعنی می‌تواند در موقع مقتضی کار را ناتمام رها کند و زیان هنگفت مالی و اقتصادی به ایران بزند. همچنین هشدار داده شد که نتایج خطرناک این بازی نکوهیده، آشکار او مستقیماً متوجه امنیت ملی ایران می‌شود. در همان زمان پیشنهاد شد که بهتر است کار راه‌اندازی نیروگاه اتمی کنونی در بوشهر به پایان برسد و برای ایالات متحده در عمل ثابت شود که ایران قصد بهره‌برداری نظامی از این نیروگاه را ندارد و با خارج شدن بهانه‌ها از دست حریف، در صورت لزوم به تأسیس نیروگاه‌های دیگر پرداخته شود.

سکوت مراجع ایرانی در برابر پیشنهاد روسیه برای تأسیس شش نیروگاه تازه، آشکارا خشم مسکو را برانگیخته است. از سوی دیگر، روسیه که در جریان بحران عراق نه تنها نتوانسته با پیشنهاد رها کردن حکومت بعثی در پیش پای آمریکا، میلیاردها دلار مورد نظرش را به دست آورد، بلکه با سیاستها و رفتارهایش ایالات متحده را نسبت به خود خشمگین ساخته است، اینک با توسل به تاکتیک «تهمت» زدن به ایران و تظاهر به نگرانی در مورد برنامه‌های اتمی ایران، می‌خواهد هم انتقام از تهران بگیرد و هم بار دیگر نزد واشینگتن دلبری و دلربایی سیاسی نماید و از راه قربانی کردن دوست (یعنی ایران) به دوران باج‌گیری از ایالات متحده باز گردد.

این سیاست جدید روسیه از تباطوی با «فشار سیاسی آمریکا» به مسکو در مورد ایران ندارد و همزمانی آن با اعلام توافق سه‌جانبه روسیه، قزاقستان و جمهوری آذربایجان، از حد یک تصادف

حکم می‌کند که بریتانیا همه تلخ کامی‌های پیش آمده در دو هفته اخیر میان لندن و پاریس را نادیده گیرد و برای ارجاع همه مسائل مربوط به عراق و تحولات اقتصادی و سیاسی آینده عراق به سازمان ملل متحد، به اروپا بپیوندد. وی تأکید کرد که اگر جهان از نقش آفرینی این تشکیلات فراگیر جهانی بی‌بهره شود، نظامی خودسر بر جهان چیره خواهد شد و دیکتاتوری جهانی واقعیت پیدا خواهد کرد. این گفته‌ها که در عمل نیز به صورت تلاش برای هموار کردن راه بازگشت سازمان ملل متحد به نظارت بر مسائل عراق خودنمایی کرد، سبب شد که برخی ناظران سیاسی به این نتیجه برسند که میان جهت‌گیری‌های ایالات متحده و بریتانیا در عراق و در مورد مسائل جهانی شکاف افتاده است. این نظر تا آنجا که مربوط به گروه راست‌گرای افراطی در دولت ایالات متحده می‌شود، شاید درست باشد، ولی باید توجه داشت که جهت‌گیری‌های ژئوپولیتیک جدید آمریکایی-انگلیسی در رابطه با مسئله عراق بر اساس توافق‌های بنیادین میان تونی بلر و جرج دبلیو بوش به اجرا درآمده است و ایده انگلیسی بازگشت به سازمان ملل متحد در این توافق‌ها از قبل مورد پذیرش جرج دبلیو بوش قرار گرفته بود و بر اساس چنین پذیرشی بود که رئیس‌جمهور ایالات متحده خود به سازمان ملل متحد رفت و خواستار صدور قطعنامه ۱۴۴۱ شد و برای صدور قطعنامه بعدی نیز تلاش کرد تا آن که فرائسه در آخرین لحظات، با اعلام تصمیم خود در مورد «هر گونه» قطعنامه جدید بر ضد عراق، ایالات متحده را از اسارت اخلاقی کمک به خواست‌های تونی بلر آزاد کرد.

در این جا لازم است نگاهی دقیق‌تر به رفتار روسیه در قبال ایران پس از بحران عراق بیندازیم. روسیه به منظور دلبری‌های سیاسی در برابر ایالات متحده، تاکتیک تازه‌ای در مورد ایران به کار گرفته است؛ تاکتیکی که ریشه در شیوه دیرینه «دوست‌فروشی» برای رسیدن به اهداف و امیال سیاسی و اقتصادی دارد: فروختن ایران به ایالات متحده برای ترمیم روابط تیره شده مسکو.

○ از موارد پراهمیتی که در جریان بحران عراق در ایران خودنمایی کرد، فقر شدید در زمینه تجزیه و تحلیل واقع‌گرایانه مسائل و شناخت اصول شکل‌گیرنده در دنیای ژئوپولیتیک نو بود.

زمانی فراتر نمی‌رود. در مورد اخیر باید توجه داشت که توافق سه‌جانبه یاد شده مربوط به پیش‌کرانه‌های آن سه کشور در بخش شمالی دریا می‌شود و هیچ ربطی به ایران و ترکمنستان و به رژیم حقوقی کلی دریا ندارد. واکنش منطقی تهران و عشق‌آباد در این رابطه، در صورت تداخل مناطق مورد توافق آنها با مناطق مورد ادعای ایران و ترکمنستان، می‌تواند «اعتراض» به این توافق باشد. در شرایط عادی و طبیعی، ضمناً ایران می‌تواند دست به اقدام مشابه بزند؛ یعنی امضای موافقتنامه‌های دوجانبه با ترکمنستان و جمهوری آذربایجان با ویژگی‌های حقوقی و جغرافیایی مشابه و اعلام این که همه این موافقتنامه‌ها در مجموع می‌تواند مورد بحث و بررسی کارشناسانه پنج کشور ساحلی قرار گیرد و زمینه برای شکل‌گیری رژیم حقوقی مورد رضایت پنج کشور فراهم آید.

۳- اسرائیل

سرنگون شدن حکومت بعثی عراق و دور شدن آمریکا از تائید دامن زدن به بر خوردهای اسلام و غرب و رسمیت یافتن ایده یا برنامه تشکیل «کشور فلسطین» سخت به زیان خواست‌های اسرائیل در منطقه تمام شد.

یک مشکل اساسی در راه درک این وضع جدید در منطقه برای کسانی که هنوز با آخرین تحولات در جهت‌گیری‌های فلسفی ژئوپولیتیک آشنایی ندارند، این فرض است که چون رژیم بعثی صدام حسین علی‌الاصول با اسرائیل مخالف بوده و با رژیم صهیونیستی اسرائیل نیز سر ستیز داشته، پس سقوطش به سود اسرائیل است. این برداشت ناپخته ناشی از ظاهر بینی و کوتاهی در شناخت واقعیت‌های عملی مسائل است. اسرائیل مدت‌ها بود که عراق را دشمنی فرضی و غیر واقعی و جمهوری اسلامی را دشمن واقعی خود می‌دانست و خواهان تغییر هدف‌گیری جنگی از عراق به ایران بود. آریل شارون، دست‌کم دویار، به‌هنگام اوج‌گیری بحران، خطاب به ایالات متحده فریاد برآورد که عراق چیزی نیست و اهمیتی ندارد و حمله نظامی باید به ایران صورت گیرد.

از دید اسرائیل، نه تنها عراق دوازده سال در انزوای کامل بود و نمی‌توانست خطری برای امنیت آن کشور باشد، بلکه حمله نظامی عراق به ایران برای آن کشور انقلاب اسلامی و اسلام سیاسی در منطقه، خدمت بزرگی به اهداف ژئوپولیتیک-ژئواستراتژیک آمریکایی-اسرائیلی بود. از دید رژیم اسرائیل، تلاش دایمی حکومت بعثی عراق در ایجاد کشمکش‌های سیاسی-نظامی میان عربان و مسلمانان، بزرگترین و ارزنده‌ترین عامل غفلت عربان و مسلمانان نسبت به بلایی بود که صهیونیسم بر سر فلسطینیان می‌آورد. حمله نیروهای صدام حسین به کویت و اشغال خاک آن کشور، دنیای عرب و جهان اسلام را چنان به هم درگیر و مشغول کرد که حتی متوجه نشدند چه هنگام ناتانیاهو و دارو دسته افراطی وی «روند صلح» عربان و اسرائیل را به لبه پرتگاه نیستی رساندند و زمینه را آماده کردند که آریل شارون آن روند را سرنگون و اسرائیل را از پذیرش کمترین حق و حقوق برای فلسطینیان آزاد کند. سقوط چنین رژیمی برای اسرائیل برابر بوده است با از دست دادن عامل فرصت‌آفرینی‌های پر ارزش و یک باخت بزرگ بود در بازی‌های خاورمیانه‌ای. باخت اسرائیل در بحران و جنگ عراق هنگامی طاقت فرسا شد که بریتانیا و ایالات متحده توافق کردند برای اثبات نبود هرگونه رابطه میان استراتژی «تفصیر رژیم» در عراق با شیعه ستیز جوی در برابر اسلام و مسلمانان، تشکیل کشور فلسطین را در اوج بحران عراق اعلام کنند و انتشار طرح توافق شده برای رسیدن به این هدف را که به «نقشه راه = Road Map» معروف شده است وعده دهند. به این ترتیب، نه تنها اسرائیل عامل مهم بی‌ثباتی‌ها در جهان عرب و اسلام را از دست داد، بلکه تشکیل کشور فلسطین که از دید تل‌آویو بهای از میان رفتن حکومت بعثی عراق شمرده می‌شود، باید از سوی اسرائیل پرداخته شود. اعلام تصمیم دولت جرج دبلیو بوش در مورد تشکیل کشور فلسطین، به منزله از میان رفتن تأثیر سنتی عامل لابی یهودی در هدایت سیاست‌های خاورمیانه‌ای ایالات متحده به سود اسرائیل است و تل‌آویو لندن

○ کشورهای چون فرانسه و روسیه که از بازیگران سیاسی در بحران عراق هستند، برای ترمیم روابط خود با ایالات متحده و معاف شدن از تنبیهات مالی و اقتصادی، و برای بهبود موقعیت جهانی خود در دوران پس از بحران عراق، به آسانی دوستانی چون جمهوری اسلامی ایران را به ایالات متحده خواهند فروخت؛ به این دلیل که این راه را آسان‌ترین و نزدیک‌ترین راه برای به دست آوردن دل ایالات متحده خواهند دید.

○ فرانسه و روسیه ممکن است در درازمدت از دید ژئوپولیتیک مصلحت خود را در دوستی با ایران ببینند تا در برابر وزنه سنگین ایالات متحده در نظام جهانی تک قطبی شرایط بهتری برای خود دست و پا کنند، ولی در دوران شکست سیاسی ناشی از بازی نادرستشان در بحران عراق، چاره‌ای ندارند جز قربانی کردن دوست کنونی و متحد احتمالی خود در آینده برای جلب خوشنودی واشینگتن.

را عامل این دگرگونی می‌داند و بریتانیا را رسماً «خائن» به آرمان‌های صهیونیستی اعلام کرده است. در حالی که لابی یهودی در ایالات متحده در سال گذشته سخت سرگرم کارشکنی در مورد توافق‌های حاصل شده میان جرج دبلیو بوش و تونی بلر بود، قشر تازه‌ای از یهودیان ارتدکس در جامعه یهودی بریتانیا راه پشتیبانی از سیاست‌های جدید تونی بلر و مخالفت آشکار با سیاست‌های اسرائیل را در پیش گرفت. نه تنها خاخام جانانان ساکس رهبر یهودیان ارتدکس بریتانیا با انتشار کتابی سیاست و رفتار دولت آریل شارون نسبت به فلسطینیان را سخت محکوم کرد و خواهان صلح بر اساس ایده «زمین در برابر صلح» شد، بلکه انجمن‌های جوانان و دانشجویان یهودی بریتانیا نیز با انتشار اطلاعیه‌هایی خواستار ایجاد دو کشور اسرائیل و فلسطین در کنار هم و شناسایی آن دو توسط همگان شدند به گونه‌ای که استقلال و ارزش‌های سیاسی برابر هر دو رسمیت یابد. این تحول بزرگ و بی‌سابقه جنجال بزرگی آفرید و صهیونیست‌های افراطی و ارتدکس‌ها بویژه جانانان ساکس را «ضدیهود» دانستند و سخت محکوم کردند. گرچه خاخام ساکس سرانجام مجبور به پوزش خواهی شد، ولی این تحول بزرگ اثر سیاسی خود را گذاشت و به تونی بلر کمک کرد تا چرخش جدید به سود فلسطین و به زیان آریل شارون را به ایالات متحده بقبولاند. از این خمیرمایه بود که ایده تشکیل کشور فلسطین رسماً شکل گرفت و روند تحولات منطقه‌ای را در بحران عراق به زیان اسرائیل برگرداند.

۴- ترکیه

انتظار این بود که در بحران عراق نیز ترکیه همچون همیشه چشم بسته و بی‌گفت‌وگو مجری خواست‌های ایالات متحده باشد و آنکارا در گسیل نیروهای آمریکایی به شمال عراق، با آن ابرقدرت همکاری کند. این انتظار بویژه از آن جهت درست می‌نمود که دولت اسلام‌گرای کنونی ترکیه پس از یک سلسله تمهد سپردن‌های جدی در زمینه فادار ماندن به اصول اساسی سیاست خارجی همیشگی

ترکیه در رابطه با آمریکا و اسرائیل، توانسته بود اجازه شرکت در انتخابات و تشکیل دولت را کسب کند. اما دولت جدید اسلام‌گرا بر اساس رأی پارلمان اعلام کرد که با استفاده ایالات متحده از خاک ترکیه برای گسیل نیروهای خود به شمال عراق موافقت نخواهد کرد. این جهت‌گیری تازه در سیاست خارجی ترکیه برای بسیار کسان، از جمله نظامیان در آن کشور، درک ناشدنی بود. گرچه ارتش ترکیه در عمل همکاری‌های ضروری و مورد نیاز آمریکارا در جریان جنگ در عراق با ایالات متحده به عمل آورد، ولی دولت جدید ترکیه با تصمیم خود، برای نخستین بار سبب خشم واشینگتن و اقداماتی تنبیهی آمریکا در مورد ترکیه شده است. برای آشنایی با علل این وضع باید به شناخت مختصر سیاست‌های جغرافیایی جافانانان ترکیه در رابطه با مسائل میان عراق و ایالات متحده پرداخت. سیاست شناخته شده ترکیه در این زمینه، همیشه سیاستی دوجانبه بوده است: یک‌روی این سکه پیروی از خواست‌های استراتژیک ایالات متحده در مورد عراق است و روی دیگر، طرح ادعای مالکیت نسبت به مناطق شمالی عراق، تا در صورت تجزیه شدن عراق، کردستان آن کشور مستقل نشود و مناطق نفتی شمال عراق به دست کردستان مستقل شده عراقی نیفتد. اما باروی کار آمدن دولت اسلامی کنونی در ترکیه، این سیاست اندکی دگرگون شده است، به این صورت که چون دولت اسلامی در ترکیه نمی‌تواند مدعی خاک یک کشور اسلامی دیگر در همسایگی خود شود، دولت کنونی ترکیه ترجیح داد رژیم صدام حسین در عراق بر جای بماند تا کار به تجزیه آن کشور کشیده نشود و ترکیه مجبور به طرح ادعا نسبت به شمال عراق نگردد. از آن مهم‌تر این که سیاست خارجی ترکیه سالهاست بر محور زمینه‌سازی برای تأمین آرزوی دیرینه پیوستن به اتحادیه اروپا می‌چرخد. آنکارا می‌داند که طرح هر گونه ادعا نسبت به خاک دیگران، از جمله نسبت به مناطق نفتی کرکوک و موصل در شمال عراق، مورد سرزنش جدی اروپا و ایالات متحده قرار خواهد گرفت و می‌تواند ترکیه را از آرزوی پیوستن به

اتحادیه اروپا محروم کند. از سوی دیگر، آنکارا در محاسبات خود به این نتیجه رسیده بود که فرانسه و آلمان تصمیم گیرندگان اصلی در مسائل اتحادیه اروپا هستند و برای خدشه دار نشدن زمینه عضویت در اتحادیه اروپا باید محور فرانسه-آلمان را راضی نگاه داشت. به این ترتیب، ترکیه تصمیم گرفت با توجه به موقعیت ضعیف تر بریتانیا در اتحادیه اروپا، محور به انزو افتاده آمریکا-بریتانیا را نادیده گیرد و راه جلب رضایت محور متنفذتر فرانسه-آلمان را برگزیند. در راستای چنین برداشت‌های نادرستی از شرایط واقعی بود که دولت ترکیه ایده «حل مسالمت آمیز» یا «حل دیپلماتیک» بحران عراق را مطرح ساخت و با استفاده آمریکا از خاک ترکیه مخالفت ورزید. گرچه رهبران ایالات متحده سخنی به درستی در این رابطه بر زبان نراندند، در عمل نشان دادند که این اقدام ترکیه را فراموش نخواهند کرد.

نخستین اقدام تنبیهی آمریکا در مورد ترکیه پس از پیروزی در جنگ عراق، اعلام این سیاست بود که لوله‌های نفت عراق-ماورای ترکیه بازگشایی نخواهد شد و ترکیه همچنان از درآمدی سرشار و بی‌زحمت، همراه با امتیازات استراتژیک

تهفته در آن محروم خواهد ماند. به جای آن، مقامات آمریکایی اعلام کردند که لوله‌های نفت رسانی قدیمی عراق به بندر حیفا (اسرائیل) را خواهند گشود. این اقدام ایالات متحده، آشکارا برای دلداری اسرائیل، بازنده در جنگ عراق، بوده است. دولت اسلامی ترکیه، به گمان جلب مجدد محبت‌های ایالات متحده، در فردای پیروزی آمریکا و بریتانیا در عراق و آشکار شدن محاسبات نادرستش در آن ماجرا، وزیر خارجه خود را به نزد آریل شارون در اسرائیل فرستاد، غافل از آن که اسرائیل خود از این رویدادها دل‌پر خونی دارد. با این حال، تزویر در سیاست‌های آنکارا تا آن اندازه پیش رفت که وزیر خارجه ترکیه به خیال جلوگیری از شگفت زده شدن ایران از سفر او به اسرائیل، در دیدار با وزیر امور خارجه ایران، با «حملة نظامی ایالات متحده آمریکا به ایران و سوریه» اعلام مخالفت کرد. این در حالی بود که ایالات متحده و بریتانیا دست کم از شش ماه پیش از آن آشکار کرده بودند که هیچ برنامه نظامی بر ضد ایران و سوریه ندارند.

○ اسرائیل همه توان خود را به کار خواهد گرفت تا بار دیگر سنگینی «فشار سیاسی» و آتش «جنگ تبلیغاتی» ایالات متحده را متوجه جمهوری اسلامی ایران کند: تنها کشور اسلامی که با اسرائیل و صهیونیسم درگیر جنگ ایدئولوژیک است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی